

فصلنامه

# میراثات

دریچهای به فرهنگ ایثار و شهادت  
شماره دوم، تابستان ۱۴۰۳

پرونده ویژه با موضوع

## بیمارستان نفت در دفاع مقدس

- گرفتار نفرین منابع یا سرخوش از منابع خدادادی؟
- دودسته گل نفتی تقدیم به انقلاب و ایران
- گفتگو با دکتر غلامرضا کافی، عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز



یادبود شهید و الامقام مهندس محمد جواد تندکویان و میصد شهید کراقدر شرکت ملی مناطق نفت خیز جنوب

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وُكُلًا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسَيْنَ  
وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا

سوره مبارکه نساء، آیه ۹۵

## میقات

دریچه‌ای به فرهنگ ایثار و شهادت، شماره دوم، تابستان ۱۴۰۳

صاحب امتیاز: اداره امور ایثارگران شرکت ملی مناطق نفت خیز جنوب

مدیر مسئول: سجاد محمدی

سر دبیر: سید محمد هادی شفیعی

مشاور سردبیر: زهرا محسنی فر

دبیر تحریریه: سید محمد امین شفیعی

ویراستار محتوایی: لادن عظیمی

ویراستار ادبی: محمد معروفی

مدیر هنری و صفحه‌آرا: محمود عرفانیان

طراح جلد: محمد ترک

طراح نشان: صادق پوروهاب

مدیر تولید: هادی رمضانپور

تهیه شده در: موسسه فرهنگی هنری بدر

چاپ: گروه تبلیغاتی ماهوت

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

هیات تحریریه: زهرا محسنی فر، لادن عظیمی،

مهرزاد قوی فکر، رقیه حیدری، معصومه سادات شفیعی

همکاران ما در این شماره: دکتر غلامرضا کافی، حسین جنوبی، علی صرامی،

ماشاءالله آزادی، طوبی سادات حجازی، محمد رضا معلمی، زینب بابایی،

اسماعیل بنده خدا، محمد امین آقایی، حسین صداقت



امور ایثارگران  
شرکت ملی مناطق نفت خیز جنوب

راه‌های ارتباطی:

isargarannaft @ isar@nisoc.ir

۰۶۱۳۴۴۹۰۱۳۹ ۳۰۰۰۱۰۱۰۳۳

## بازی تازه شروع شده ۲/

در پاسداشت «طوفان الاقصی»

و در چشمداشت آخرین «وعده‌ی صادق»

## هزار هاتف پنهان، در اوج بی خبری ۴/

جاوید الاثر، مثل همسر شهید

## گرفتار نفرین منابع یا سرخوش از منابع خدادادی؟ ۷/

باید‌ها و نباید‌های حکمرانی نفتی در کلام رهبری

## شرح درد اشتیاق ۱۶/

پس از ۱۸ سال

## ستاره دنباله‌دار ۱۸/

آرزوهای کوچک، آمان‌های بزرگ

## پرتوهای از دل کلمات ۲۲/

چهره زن در ادبیات مقاومت با بررسی تطبیقی چند اثر

## «بیمارستان نفت» مرهمی بر جراحات دفاع مقدس ۲۹/

نگاهی به مقاله «خدمات بهداری و بهداشت

صنعت نفت در جنگ تحمیلی» ۳۱/

## ماجرای بوسه‌ای که دیر شد ۳۲/

جستجوگر خاطره‌های نیمه‌جان

## درمانگاه مجروحان، نقاهتگاه سیار، بیمارستان جنگی؛

اینجا مناطق نفت خیز جنوب است ۳۷/

خدمات گام به گام بهداشت و درمان نفت به جنگ تحمیلی

## ساکن ابدی جزیره اسرار ۴۰/

بستر شهادت در حدیث ولایت ۴۳/

## دودسته گل نفتی تقدیم به انقلاب و ایران ۴۶/

از نفت سفید تا فرودگاه آبادان و محور شلمچه

## شطرنج با ماشین قیامت ۵۴/

وقتی ادبیات داستانی با تجربه زیسته دفاع مقدس

تلفیق می‌شود

## پرسه‌ای در ادبیات پایداری ۵۶/

گفتگو با دکتر غلامرضا کافی، عضو هیئت علمی

دانشگاه شیراز

## هفت شهر شهادت و خم کوچک‌ی شاعرانگی ۶۲/



# بازی تازه شروع شده

● در پاسداشت «طوفان الاقصی» و در چشم‌داشت واپسین «وعده‌ی صادق»

کمر راست کرده بودند، قرار گرفت و دریای سرخ برای کشتی‌های تجاری اسرائیلی ناامن شد. ملتی که در محاصره‌ی اقتصادی دنیا بود، اسرائیل را در محاصره‌ی اقتصادی قرار داد. اسرائیل که خود را در محاصره می‌دید و از کشتار وسیع مردم غزه به هدف خود برای نابودی حماس دست نیافته بود و از طرفی ضربات جبهه مقاومت را از شمال و شرق و جنوب شرق نوش جان می‌کرد، چاره‌ای جز پنجه کشیدن به بازوهای جبهه مقاومت ندید. حمله به کنسولگری جمهوری اسلامی ایران در دمشق و شهادت مستشاران ایرانی سطح منازعات را تا آستانه‌ای بی‌سابقه بالا برد تا پای ایران هم مستقیماً به این نزاع تمدنی باز شود. حمله‌ی موشکی وعده صادق، هیمنه پوشالی گنبد آهنین را به باد داد و دنیا را مسحور فناوری بومی و شجاعت ایرانیان کرد. رینگ پدافندی آمریکا و اروپا و کشورهای مرتجع عربی نتوانست از خانه سست عنکبوت محافظت کند. اسرائیل، در سراسیمگی بی‌بازگشت زوال افتاد

«طوفان الاقصی» که شروع شد، تاریخ مبارزات آزادی‌بخش فلسطین ورق خورد. ضربه‌ی ناغافل اندک مبارزان باریکه‌ی غزه بر پیکر اشغالگران قدس، کاری و کشنده بود. بعد از این عملیات، اسرائیل دیگر آن اسرائیل سابق نشد. رژیم صهیونیستی که مثل مار زخمی به خود می‌پیچید، قتل عام مردم بیگناه غزه را در پیش گرفت و دست به نسل‌کشی زد. حزب الله لبنان، انصار الله یمن و نیروهای جبهه مقاومت در عراق و سوریه خیلی زود به کمک حماس آمدند و اسرائیل را در چند جبهه درگیر کردند. استراتژی «مرگ با هزار چاقو» که به سمت ایران (قلب محور مقاومت) نشانه رفته بود، کمانه کرد و دامن صهیونیست‌ها را گرفت. ناامنی و وحشت سراسر سرزمین‌های اشغالی را فراگرفت. همزمان با کوچ اجباری مردم غزه به سمت گذرگاه رفح، شهرک‌های صهیونیستی شمال فلسطین اشغالی هم از سکنه خالی شد. بندرگاه ایلات زیر آتش مستقیم موشک حوثی‌ها، دلاورانی که تازه از جنگ با سعودی



زهرامحسنی‌فر  
 نویسنده

جنگیز گرفته تا هیتلر بی سابقه بوده. امروز تهدیدهایی چون حمله به خاک ایران، حذف فرماندهان ایرانی جبهه مقاومت، ترور مقامات ارشد کشور، حمله به زیرساخت‌های اقتصادی و تأسیسات هسته‌ای و نفتی کشور به گوش می‌رسد. خواب‌های آشفته‌ای که نشان از جنون بی‌پایان صهیونیست‌ها دارد. و ما هنوز با این باند جنایتکار کار داریم. هنوز قدرت ایمان و عزم راسخ فرزندان کارکشته‌ی روح الله مجال خودنمایی و منصه‌ی ظهور نیافته. بازی تازه شروع شده و هنوز مشت آخر مانده. ما با صهیونیست‌ها پدرکشتگی داریم و فتوای امامین انقلاب هنوز روی زمین مانده. هنوز رجزهای حاج احمد متوسلیمان از عمق تاریخ دفاع مقدس به گوش می‌رسد. حرف آخر را سردار جاوید الاثر اسلام همان روز اول زد. بازی تازه شروع شده. بله «ما با اسرائیل وارد جنگ خواهیم شد و عملیات‌مان را علیه آنها شروع خواهیم کرد. هر کس با ماست؛ بسم الله! هر کس با ما نیست، خداحافظ!»

و باید چاره‌ای می‌اندیشید. حذف مهره‌های کلیدی جبهه مقاومت به امید واهی اخلال در فرماندهی جبهه و بلا تکلیف ماندن و مرعوب شدن ایران و حزب الله و حماس، نقشه‌ای بود که صهیونیست‌ها با بهره‌گیری از فناوری‌های مدرن و نقطه‌زن برای عملیات‌های تروریستی دنبال کردند. ترور اسماعیل هنیه که میهمان دیپلماتیک جمهوری اسلامی بود، تابوی شاه‌مهره زدن صهیونیست‌ها را در جغرافیای سرزمینی ایران شکست. اسرائیل پایش را از گلیمش درازتر کرد و نشان داد که عملیات وعده صادق هر چند کوبنده اما بازدارنده نبوده است. این گزارش کوتاه، مروری بود بر حوادث پیرامون جنگ غزه از ابتدا طوفان الاقصی. امروز اسرائیل خود را در آستانه‌ی زوال می‌بیند و این غده‌ی سرطانی هیچ خط قرمزی برای حفظ موجودیت خود قائل نیست. مرزهای جنایت و کشتار را درنوردیده و به سطحی از سبعت و بی‌پروایی در خونریزی رسیده که برای خونخواران عالم در طول تاریخ از





## هزارها تف پنهان، در اوج بی خبری

● جاوید الاثر، مثل همسر شهید

✦ خانم طوبی حجازی، همسر روحانی جاوید الاثر، شهید احمد ظریفیان است. طلبه مبارزو جوان عارفی که در همان هفته‌های ابتدایی جنگ راهی جبهه‌ها شد و پس از دومین عزیمتش، دیگر هیچ‌گاه نه دیدارش نصیب همسر و تنها فرزندش شد و نه حتی فرصت وداع با پیکر پاکش. زندگی طوبی حجازی، در سال‌های دوری از «احمد آقا» فصل‌های زیادی برای گشودن دارد.

ضدانقلاب را رها نکرده است. کنشگری و فعالیت او تنها به دهه‌های اول زندگی‌اش و دوران انقلاب و دفاع مقدس محدود نبوده است. سال‌ها خدمت در آموزش و پرورش، پانزده سال مدیریت مدارس شاهد، فعالیت‌های فرهنگی-اجتماعی متعدد و دو دوره عضویت در شورای شهر قم، بخش دیگریست از آن چه او در این سال‌ها مشغول آن بوده است. با همه این‌ها ساده‌انگاری است که فکر کنیم می‌توانیم واقعیت این زندگی پر فراز و نشیب را بدون محوریت یک نقش اساسی به درستی درک کنیم: نقش او در جایگاه یک «همسر شهید».

طوبی حجازی همسر روحانی جاوید الاثر احمد ظریفیان یگانه است. طلبه متدین و مبارزی که

زندگی طوبی حجازی برش‌های زیادی برای به تصویر کشیدن دارد. فصل‌هایی متعدد با تجربه‌هایی گوناگون که سراغ هر کدام بروی، روزها زمان لازم است تا ذره‌ای از آن چه بر او گذشته است را ورق بزنی؛ از فعالیت‌های دوران نوجوانی‌اش و مبارزات علیه رژیم طاغوت در خانواده‌ای متدین و انقلابی، تا توزیع اعلامیه و همراهی با همسرش در سفرهای تبلیغی به روستاهای کرمان در ماه‌های منتهی به پیروزی انقلاب؛ روزهای پرحاشیه تحصیلش در دانشسرای تربیت معلم شهر آبادان با حجاب کامل در زمان حکومت پهلوی و سال‌هایی که با داشتن فرزندی کوچک و مسئولیت مدیریت مدرسه و خواندن دروس حوزه، فعالیت علیه

کسی از همکاران دور یا نزدیکش از مفقود بودن همسرش آگاه شوند. شرایط پیچیده ابتدای انقلاب و روزهای نخست جنگ، حضور بعضی طرفداران بنی‌صدر در مدرسه محل خدمتش و منش خاص معدودی از همکاران او باعث شده بود تا مدت‌ها نگذارد بی‌خبری مطلقش از احمدآقا، به گوش کسی برسد. به این ترتیب تلاش می‌کرد تا هم‌چنان در اجتماع، فعالیت‌های شغلی و انقلابی خود را به دور از همه حاشیه‌های ممکن پیش ببرد.

کم‌کم خبرها و نشانه‌هایی قطعی از اسارت احمدآقا به دستش رسید. اوایل، حتی پذیرش اسارت او به دست دشمن و فکر شرایط دشوار اردوگاه‌ها رهایش نمی‌کرد؛ اما به تدریج و با مطلع شدن دیگران از غیبت طولانی احمدآقا، همین اخبار اسارت را وسیله‌ای دانست تا بتواند ایفای نقش مادری و اجتماعی خود را تحت عنوان همسریکی از اسرای جنگ - و نه مفقودین آن - ادامه دهد.

طوبی حجازی، دختر انقلابی شهرآبادان و همراه و هم‌پای طلبه مبارز، در این سال‌ها در جایگاه همسر یک مفقودالثر، هم‌زمان نسخه‌های متعدد و گاه متناقضی از خودش را به پیش برده‌است. مادری مقاوم بود که با اعلام بازگشت هر گروه از شهدای مفقود، تلاش می‌کرد تا پسر چشم‌انتظار پدر، از این خبر مطلع و آشفته‌حال نشود و هم‌زمان همسر چشم به راهی بود که گاه خبرهای غیرقطعی شنیده از این و آن، احوال روحی‌اش را به هم می‌ریخت. همسر پیگیر و با اراده‌ای بود که ماه به ماه در جستجوی نشانه‌ای از احمدآقا سراغ صلیب سرخ تهران می‌رفت و هم‌زمان همان دختر دل‌شکسته‌ای بود که برای پنهان کردن گریه‌ها و دل‌تنگی‌هایش از چشم پدر و مادر، بین شیفت‌های کاری مدرسه، به صحن و سرای حرم پناه می‌برد.

سال‌ها حضورش در مدرسه شاهد نجمیه قم،

حتی انگیزه خواستگاری از همسرش، اطلاع یافتن از ویژگی‌های فکری و اعتقادی او بوده‌است، وجه انتخابی که در فرصت کوتاه زندگی مشترکشان نیز بارها خودش را نشان داده؛ چه در روزهایی که تولد یگانه فرزندشان، محمدحسین، مانع شرکت مادر در دوره‌های شبانه علوم حوزوی شد و او خود تدریس صرف ساده را برای همسرش آغاز کرد و چه در ایام ابتدایی پیروزی انقلاب که طوبی برای رسیدگی به همسر و فرزند، پیشنهاد پذیرش مدیریت مدرسه را رد کرد و احمدآقا به او یادآور شد که «الان زمان خدمت همه ما به انقلاب است. از حق محمدحسین و نیاز او به مادر نمی‌شود گذشت؛ من از آن بخشی که حق خودم هست تمام و کمال می‌گذرم تا شما با خیال راحت آن را صرف خدمت به جامعه و انقلاب کنی».

عمر ظاهری این همراهی پرمهر و حضور شانه‌به‌شانه بیش‌تر از دو سال و نیم نبوده‌است. دهم آبان ۱۳۵۹، در چهلمین روز از آغاز جنگ، طلبه جوان از مقابل درب مدرسه مهرگان قم با همسرش خداحافظی کرد و برای آخرین بار از شهر قم خارج شد. احمدآقا برای دومین بار به سمت جبهه جنوب حرکت می‌کرد و همسرش، بی‌خبر از سال‌های پیش رو، رهسپار مرحله دیگری از زندگی خود می‌شد.

جایگاه همسری شهید برای او و دیگر همسران شهدای مفقودالثر، عنوانی نبوده که یک شبه رخ نمایان کند. ماه‌ها و سال‌های آغازین بی‌خبری از احمدآقا برای او دوران سخت‌بُهت و نگرانی بود؛ اما طوبای منتظر و بی‌قراری که با پیگیری‌های مکرر از برادرش در بنیاد شهید آبادان و همسر خواهرش در سپاه، به دنبال خبری از شریک زندگی‌اش می‌گشت، همان مدیر مدرسه‌ای بود که صبح به صبح در دفتر مدرسه حاضر می‌شد و در بقیه ساعات روز برای محمدحسین مادری می‌کرد و در فعالیت‌های انقلابی نقش‌آفرینی می‌کرد. در اوج چشم‌انتظاری اجازه نداده بود تا

باعث رضایت و آرامش خاطر خانواده‌های دانش‌آموزان شده بود؛ دلسوز درس و پیگیر مشکلاتشان بود، خودش را ملزم می‌دانست که پیش از همه دانش‌آموزان به مدرسه برسد و برای استقبال از آن‌ها حاضر باشد. بیش‌تر اوقات حتی از پف چشم‌های فرزندان شهدا، به گریه‌های شبانه آن‌ها پی می‌برد و جویای احوال آن‌ها بود. مدیر مدرسه‌ای بود که در همه شهر، به‌عنوان مرجع امین خانواده‌های شهدا شناخته می‌شد و هم‌زمان همسر چشم به راه طلبه مفقودالثری بود که گاه صدای شکستن استخوان‌های خودش را در پیچ و خم زندگی می‌شنید؛ اما اجازه نمی‌داد تا هیچ‌کس از عزیزان و نزدیکانش ذره‌ای از درد او را حس کند.

سال ۸۱ با سرنگونی صدام و باز شدن درب زندان‌های عراق، پرونده بازگشت اسرای ایرانی بسته شد و آخرین بارقه‌های امید برای دیدن دوباره احمدآقا برای همسر و پسر چشم به راه

پدر از میان رفت؛ اما طوبی هنوز هم با انتشار هر کتابی از خاطرات اسرای دفاع مقدس، به امید یافتن نشانی از یار جاویدالثرش و درک آن‌چه بر او گذشته، خطوط کتاب را دنبال می‌کند.

سال‌ها حضور موفق او در آموزش و پرورش، بیش از یک دهه همکاری با شورای شهر قم، عضویت در انجمن اسلامی فرهنگیان و فعالیت در دیگر گروه‌های انقلابی در کنار رسالت اصلی‌اش یعنی ایفای نقش مادری برای تنها یادگار شهید، مسیر دشوار و پرتجربه‌ای را برای طوبی حجازی رقم زده‌است. مسیری که با وجود دقت نظر و ملاحظات فراوان او نسبت جایگاه یک همسر شهید، همواره با سختی‌ها و بحران‌هایی همراه بوده‌است؛ چنان‌که پس از ۴۴ سال موافقت با این جایگاه پر افتخار، هنوز هنگام بیان آن‌چه در این سال‌ها بر او گذشته است، به آرامی از کنار برخی فصول زندگی‌اش عبور می‌کند و صفحات آن را پیش چشم مخاطب نمی‌گشاید.







# گرفتار نفرین منابع یا سرخوش از منابع خدادادی؟

● بایدها و نبایدهای حکمرانی نفتی در کلام رهبری

رقیه حیدری  
پژوهشگر

ایشان همواره دغدغه این را داشته‌اند که نفت ایران، ابزار پیشرفت و تولید قدرت کشور باشد نه اسباب سلطه‌پذیری آن.

میراث پهلوی از ایران کشوری متکی به نفت ساخته بود که همواره تحت تاثیر سیاست‌های بین‌المللی، کمپانی‌ها و غارتگران بزرگ و جهان‌خواران و مستکبران بود و به معنای واقعی کلمه در مشیت آنان قرار داشت. هفت خواهران نفتی (کنسرسیون آمریکایی-اروپایی) بر خون پرپرکت نفت ایران نشسته و شیره جان ذخایر زیرزمینی ملت ایران را می‌مکدند

نفت یکی از مواهب خدادادی است که برخی آن را نعمت و برخی نکبت می‌دانند. اما تاریخ نشان داده آن چه از نفت نعمتی بالنده یا نکبتی نابودکننده می‌سازد، جهت‌گیری ملت‌ها در مواجهه با آن است. ابتکار عمل، آینده‌نگری و رویکرد فعالانه ملت‌ها، از نفت ابزار اقتدار و پیشرفت می‌سازد و در مقابل، وابستگی، خوش‌خیالی، انفعال و تابع بازار بودن، نفت را به بلایی برای آینده آنان تبدیل می‌کند. مرور نقطه‌نظرات آیت‌الله خامنه‌ای- رهبر معظم انقلاب اسلامی- درباره نفت نشان می‌دهد که

و از سوی دیگر ایران را به مصرف‌کننده کالا و فرهنگ و سیاست غربی تبدیل کرده بودند. انقلاب اسلامی آمد تا این معادله نکبت‌بار را بر هم بزند و مدیریت ثروت‌های ملت ایران را از دست نظام سلطه خارج سازد؛ اما چنین حرکت بزرگی یک شبه و با اقدامات یک دولت و دو دولت ممکن نبود. با اتمام جنگ و آغاز دوران سازندگی، باید به مرور سیاست‌گذاری‌ها و جهت‌گیری‌های کلان نظام، کشور را به سوی بهره‌برداری صحیح و در خدمت پیشرفت درآوردن نفت می‌برد. مواضع، مطالبات و سیاست‌گذاری‌های آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان راهبر انقلاب اسلامی، حاکی از پیگیری این راهبرد مهم انقلاب در حوزه نفت، به مثابه ماموریتی ملی است.

در این نوشتار تلاش شده تا اهم مطالبات ایشان در طول ۳۵ سال گذشته جمع‌آوری و به اختصار تشریح شود. برخی از این مطالبات مستقیماً به سیاست‌های درونی صنعت نفت مربوط است، برخی به جهت‌گیری دولت‌ها و برخی دیگر به رویکرد و عملکرد ملت ایران فارغ از عاملیت دولت‌ها برمی‌گردد. آنچه در همه این مطالبات مشترک است به نظر می‌رسد نخ تسبیح نگاه آیت‌الله خامنه‌ای به نفت می‌باشد. تاکید بر استقلال ملی و پیشرفت ایران اسلامی است.

### ● قطع وابستگی اقتصادی به نفت

یکی از آرزوهای دیرینه آیت‌الله خامنه‌ای، قطع وابستگی اقتصاد به نفت و رشد اقتصادی بدون نفت است. ایشان در همان نخستین روزهای رهبری‌شان، درباره ضرورت کاهش وابستگی اقتصاد به نفت اولین هشدار را دادند و این احتمال را مطرح کردند که بر اساس جهت‌گیری و برنامه‌های دشمنان، مشکل تراشی دشمن برای فروش نفت ایران

بعید نیست و باید به فکر چاره بود. این هشدار در دهه هفتاد به یکی از مطالبات جدی ایشان از مسئولان تبدیل شد. تا جایی که در یکی از دیدارها، از آرزوی واقعی خود مبنی بر بستن در چاه‌های نفت و تکیه بر کالاها و محصولات غیرنفتی سخن گفتند. این مطالبه فقط از زاویه وجود خطر تحریم مطرح نمی‌شد؛ بلکه تلاشی برای تحقق اقتصاد بدون نفت و اتکا به تولیدات نفتی، بر اساس منطق مشخص استقلال‌طلبی و کاهش وابستگی کشور به بیگانگان بود.

در دهه هشتاد مطالبات رهبری در این راستا با جهت‌گیری تلاش برای تولید ثروت از دانش و حرکت به سوی اقتصاد دانش‌بنیان همراه شد. مطرح شدن بحث احقاق حقوق هسته‌ای ملت ایران در این دهه مطابق با همین جهت‌گیری و برای جایگزینی به مرور انرژی هسته‌ای به جای نفت بود.

در این سال‌ها رهبری در عرصه حاکمیتی، اقدام ساختاری ویژه‌ای انجام دادند و آن گنجاندن «ایجاد صندوق توسعه ملی» و «قطع وابستگی هزینه‌های جاری دولت به درآمدهای نفت و گاز» در سیاست‌های کلی ابلاغی برنامه پنجم توسعه بود؛ چراکه نفت و گاز باید به سرمایه‌زاینده اقتصاد ایران تبدیل می‌شدند. در دهه نود احتمالات و هشدارهای رهبری به واقعیت تبدیل شد و فشار حداکثری اقتصادی، بر نقطه ضعف ایران یعنی وابستگی به فروش نفت دست گذاشت و رهبری نیز گلایه خود را از قطع نشدن وابستگی به نفت این‌گونه بیان فرمودند: «امروز شما ملاحظه می‌کنید وقتی روی نفت ما فشار می‌آورند، ما دچار مشکل می‌شویم. این ناشی از چیست؟ ناشی از این است که ما تکیه‌مان را به نفت بعد از دوره جنگ و پایان جنگ تا امروز نتوانستیم کم کنیم. اگر ما تکیه‌مان را به نفت کم می‌کردیم، فشار بر روی نفت این قدر



خصوصی در بخش‌های مختلف نفت به ویژه امر فروش، از بندهای سیاست‌های کلان اقتصاد مقاومتی ابلاغ شده توسط مقام معظم رهبری است که با هدف مقابله با ضربه‌پذیری درآمدهای حاصل از صادرات نفت و گاز مورد تاکید قرار داده شده است.

ایشان همواره توجه زیادی به مشارکت بخش خصوصی در عرصه‌های مختلف بالادستی نظیر نفت و فولاد و گاز داشته‌اند. سال گذشته در جریان بازدید از نمایشگاه توانمندی‌های تولید داخلی، ایشان بعد از شنیدن گزارش جواد اوجی (وزیر نفت) درباره قرارداد با ستاد اجرایی فرمان امام (ره) به جای شرکت توتال برای پروژه‌های نفتی، تذکر دادند که: «به بخش خصوصی بدهید؛ ستاد اجرایی که بخش خصوصی نیست».

هم‌چنین ایشان تذکر مهمی نسبت به موضوع باز کردن فضای کار برای بخش خصوصی به وزارت نفت دادند و گلایه کردند که «فرایند طولانی مجوزهای نفتی به بخش خصوصی منطبق ندارد. شرکت خارجی می‌آید با یک کشوری می‌نشینند ظرف چند ماه تمام می‌شود می‌رود، چرا باید یک بنگاه داخلی که می‌خواهد در بخش نفت به این اهمیت-

برای ما سخت تمام نمی‌شد».

رهبری برای تبدیل این تهدید به فرصت نجات ایران از اقتصاد نفتی، خط تاکید و پیگیری حرکت به سوی اقتصاد دانش‌بنیان و اقتصاد مقاومتی را دنبال کردند تا شاید این درد دیرینه درمان شود.

از این رو ایشان علاوه بر بند ۱۸ اقتصاد مقاومتی که بر «افزایش سالانه سهم صندوق توسعه ملی از منابع حاصل از صادرات نفت و گاز تا قطع وابستگی بودجه به نفت» تاکید داشت، در بند ۱۳ ابلاغیه نیز به صورت تفصیلی راهکارهای «مقابله با ضربه‌پذیری درآمد حاصل از صادرات نفت و گاز» را درج کردند. انتخاب مشتریان راهبردی، ایجاد تنوع در روش‌های فروش، مشارکت دادن بخش خصوصی و افزایش صادرات پتروشیمی و فرآورده‌های نفتی از جمله این راهکارهاست.

## ● تقویت بخش خصوصی در صنعت

### نفت

از نظر رهبری حضور مردم در متن میدان اقتصادی و رفتن به سوی غیردولتی شدن اقتصاد، یکی از ابزارهای مهم کم‌اثر یا بی‌اثر کردن تحریم است. مشارکت دادن بخش



از نظر ایشان نقطه  
مطلوب این است  
که درآمدهای نفتی  
به عنوان ذخایر و  
میراث کشور و ملت،  
به سرمایه‌ای ماندگار و  
نقطه قوت واقعی کشور  
تبدیل شود.

از نظر ایشان نقطه مطلوب این است که درآمدهای نفتی به عنوان ذخایر و میراث کشور و ملت، به سرمایه‌ای ماندگار و نقطه قوت واقعی کشور تبدیل شود.

بر اساس برنامه توسعه، نفت باید از منبع درآمد و محل تامین بودجه کشور خارج و به منبعی برای پیشرفت و اقتدار اقتصادی ایران تبدیل شود و مسئولان باید این سیاست صحیح و مدیرانه نظام را با قوت ادامه بدهند.

تدبیر تشکیل «صندوق توسعه ملی» توسط ایشان در سال ۱۳۸۷ و در قالب بند ۲۲ سیاست‌های کلی برنامه پنجم، راهبردی برای تبدیل درآمدهای حاصل از نفت و گاز به منابع و سرمایه‌های زاینده اقتصادی کشور بود. بر اساس قانون برنامه پنجم، باید حداقل ۲۰ درصد از درآمد نفتی هر سال به این صندوق واریز و صرف تولید و صنعت شود که خوشبختانه این کار شروع شده و سبب گشایش‌های زیادی برای کشور گشته است.

### ● خودداری از خام‌فروشی

یکی از موضوعاتی که از نگرانی‌های دیرینه

آن هم در بخش‌های بالادستی نفت کار کند و استخراج کند یا چاه‌ها را زنده کند، بایستی قرارداد این مدت سه سال- طول بکشد؟».

### ● تبدیل نفت به منبعی برای پیشرفت

نگاه آیت‌الله خامنه‌ای به نفت این بوده که نباید نفت به عنوان منبع درآمد و محل تامین بودجه کشور، که به مثابه منبعی برای پیشرفت و اقتدار اقتصادی ایران دیده شود و این مهم همواره از جهت‌گیری‌های اصلی سیاست‌های ابلاغی ایشان بوده است. از نظر ایشان خرج کردن درآمدهای نفتی برای کارهای روزمره کشور، غیرعقلانه و ضرری حقیقی و نقطه ضعف غالب کشورهای تولیدکننده نفت است. رهبری در این باره می‌فرمایند: «کشورهایی که نفتشان را بر اساس نیاز و سیاست‌گذاری کمپانی‌های غربی می‌فروشند و تلاشی برای دستیابی به دانش پیشرفته و صنعت بومی انجام نمی‌دهند، شاید جیب حاکمانشان پُر شود؛ اما سودی حقیقی به دست نمی‌آورند. چرا که روزی که نفتشان تمام شود، فقط یک کشور بایر و غیرآباد هستند».

استفاده از ظرفیت پالایشگاهی و پتروپالایشگاهی است.

### ● جبران عقب‌ماندگی در زمینه فناوری

نگاه رهبری در حوزه علم و فناوری و دانش بنیان، یک نگاه امیدوارانه مبتنی بر واقع‌نگری است. همان چیزی که در بیانیه گام دوم نیز بر آن تاکید می‌کنند. نگاه ایشان در ارتقاء فناوری - برخلاف بسیاری از مدیران - نه به شرکت‌های بزرگ خارجی که به جوانان تحصیل کرده و نخبه داخلی است. در همین راستا معاونت علمی و فناوری پس از اصرار و تاکیدات مکرر ایشان، در دولت نهم ایجاد شد. بنیاد ملی نخبگان نیز با تاکید ایشان به وجود آمد. هم‌چنین مراحل تصویب قانون حمایت از شرکت‌های دانش بنیان که سال ۱۳۸۷ تصویب شد، با هدایت رهبری پیش رفت. حتی اسناد تمام ستادهای معاونت علمی و فناوری با ابلاغ مقام معظم رهبری رسمی شده‌اند.

ایشان به مجموعه صنعت نفت توصیه کرده‌اند که با کمک مجموعه‌های دانش بنیان، نقاط ضعف نفت را به نقاط قوت تبدیل کنند: «باید مجموعه‌های کارآمد داخلی این کار را انجام دهند. صنعت نفت از جوان‌ها درخواست کند و کمک‌هایی که لازم دارد به جوان‌های دانشمند بگوید، قطعاً می‌تواند مشکلات را برطرف کند».

مقام معظم رهبری در دو سال اخیر، گفتمان سال را به سمت توجه به شرکت‌های دانش بنیان بردند و همین موجب شد که با پیگیری خاص دولت سیزدهم و شخص شهید رئیسی، این شرکت‌ها به لحاظ تعداد، جهش قابل توجهی داشته باشند. در حال حاضر بسیاری از نیاز استراتژیک صنعت نفت در حوزه کالا، خدمات فناورانه، نرم‌افزار، سخت‌افزار و ترکیبی از طریق شرکت‌های دانش بنیان تامین می‌شود.

مقام معظم رهبری محسوب می‌شود، نگرانی از بابت خام‌فروشی نفت است که آثار آن، بارها در بیانات ایشان درباره نفت نمایان شده است: «عیب مهم دیگر اقتصاد ما، وابستگی به صادرات نفت خام است. ما نفت خام را صادر می‌کنیم، در حالی که اختیار نفت خام در دست ما نیست. آن کسی که نفت ما را وارد می‌کند - آن وقتی که اروپایی‌ها نفت ما را می‌خریدند و وارد می‌کردند - از این واردات نفت سود بیشتری می‌برد از ما که نفت متعلق به ما بود و آن را از چاه‌های نفت بیرون آورده بودیم و به او فروخته بودیم. مالیاتی که او می‌گرفت و استفاده‌ای که او می‌کرد، از صاحبان نفت بیش‌تر بود؛ الان هم، همان جور است. ما بایستی بند ناف اقتصاد را از صادرات نفت خام ببریم و بیش‌تر به فعالیت‌های غیرنفتی [بپردازیم]».

از نظر رهبری، ما اسیر نفت هستیم؛ چراکه تولیدش به دست ما ولی قیمت‌گذاری، امکان فروش و تحریمش به دست دیگران است. آن چه این وضعیت را خطرناک‌تر می‌کند، عادت به فروش این ثروت ملی بدون هیچ‌گونه ارزش افزوده است. ایشان خام‌فروشی را دامی می‌دانند که میراث سال‌های متمادی قبل از انقلاب است و باید کشور از این دام نجات پیدا کند. رهبری راه نجات از این اسارت را، ترک خام‌فروشی و حرکت به سمت تولید همراه با ارزش افزوده دانسته و از این‌رو ایشان سیاست قطعی کشور را استقلال اقتصاد کشور از فروش نفت خام قرار دادند: «ما اقتصادمان اقتصاد نفتی است، اقتصاد منبع‌محور است - یعنی همین‌طور سرمایه را بفروش و بخور؛ سرمایه است دیگر - این باید تغییر پیدا بکند؛ باید مبتنی بشود بر ارزش افزوده».

سیاست مقام معظم رهبری برای مقابله با خام‌فروشی، رفتن به سوی تولید دانش بنیان و



استفاده مدیریت شده از همه مراکز دانشگاهی و تحقیقاتی کشور، تکیه بر نوآوری و ابتکار موجب نوعی جهش در صنعت نفت و گاز و زمینه‌ساز ارتقای دانش جهانی در این عرصه است. برای شتاب بخشی پیشرفت صنعت نفت و گاز، باید از ظرفیت همه صنایع بهره برد.

## ● جهش تولید از طریق توسعه ظرفیت پالایشگاهی و پتروشیمی

توسعه ظرفیت پالایشگاهی و پتروشیمی، تکمیل زنجیره ارزش در صنایع پایین دستی نفت و جایگزین بسیار مفیدی برای خام فروشی است؛ مقام معظم رهبری این امر مهم را جزو سیاست‌های کلی در زمینه نفت و گاز ابلاغ کرده‌اند.

در شرایطی که نظام سلطه، بازار جهانی نفت را تبدیل به یک بازار سیاسی کرده و جامعه جهانی در برابر تحریم‌های نفتی سکوت می‌کند، تنها راه بی‌انزکدن تحریم‌ها، ارتقای ظرفیت تولید فرآورده‌های نفتی در کشور با توسعه ظرفیت‌های پالایشگاهی و پتروشیمی است. این کار تا حد زیادی وابستگی بودجه جاری کشور از فروش نفت خام را کم‌رنگ می‌کند و از طریق خودکفایی در تامین نیازهای داخلی به فرآورده‌های نفتی و بازار خوب این فرآورده‌ها که در منطقه و جهان دارد، موجب ارزآوری می‌شود.

همزمان با پیشرفت دانش و فناوری، ساخت مجموعه‌های چندمنظوره در صنایع مختلف در راستای افزایش بهره‌وری و یکسان‌سازی تولید، مورد توجه ویژه‌ای قرار گرفته و در این میان ساخت پتروپالایشگاه‌ها به عنوان مصداقی از تجمیع واحدهای پتروشیمی و پالایشگاهی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مقام معظم رهبری سال ۱۴۰۱ در دیدار با تولیدکنندگان فرمودند: «صنایع مهم در حول

و حوش خودشان می‌توانند یک زنجیره‌ای از صنایع اشتغال‌آفرین، صنایع پایین دستی که غالباً هم اشتغال‌آفرین است به وجود بیاورند. مثلاً حالا در ذیل صنعت نفت، این صنایع پایین دستی انبوهی که وجود دارد که یک نمونه‌اش همین پتروپالایشگاه‌ها است که قانونش هم در مجلس در سال ۹۸ تصویب شد و به دولت وقت هم ابلاغ شد؛ منتها متأسفانه دنبال‌گیری نشده، باید دنبال‌گیری بشود. این‌ها، هم سرمایه‌های متوسط مردم را وارد میدان اشتغال می‌کند، هم اشتغال‌آفرین است.»

اشاره ایشان در واقع به قانون «حمایت از توسعه صنایع پایین دستی با استفاده از سرمایه‌های مردمی» است که در سال ۹۸ در مجلس شورای اسلامی تصویب شد و دی‌ماه ۱۴۰۰ نیز آیین‌نامه اصلاحی آن در هیئت دولت به تصویب رسید.

ایده اصلی سیاست مذکور به گونه‌ای است که نفت خامی که به دلیل شرایط تحریمی در مخازن نفت در زیر زمین بلااستفاده مانده است، به مثابه یک تسهیلات غیرنقدی به مدت حدود یک تا دو سال به پتروپالایشگاه اعطا شود، تا جایی که هزینه آن با هزینه سرمایه‌گذاری پروژه برابر شود و بدین شکل بازگشت سرمایه پروژه را از حدود ۱۰ سال به حدود ۱ سال کاهش دهد.

گستره وسیع بازار فرآورده‌های نفتی و پتروشیمی، سهولت صادرات این نوع فرآورده‌ها نسبت به نفت خام و در نتیجه تحریم‌ناپذیری آن، از مزیت‌های توسعه ظرفیت پالایشی و پتروپالایشی کشور و عبور از خام‌فروشی است. احداث پتروپالایشگاه‌ها، نه تنها یک پروژه اقتصادی دارای توجیه مالی و پیشران در توسعه صنایع پایین دستی با فواید اشتغال‌زایی بسیار محسوب می‌شود، بلکه یک راه حل راهبردی برای کاهش آثار تحریم‌ها می‌باشد.

مقام معظم رهبری از دولت سیزدهم به خاطر آغاز توسعه پتروپالایشگاه‌ها تمجید کرده و خواستار ادامه آن شدند.

### ● مبارزه با مصرف‌گرایی نفتی

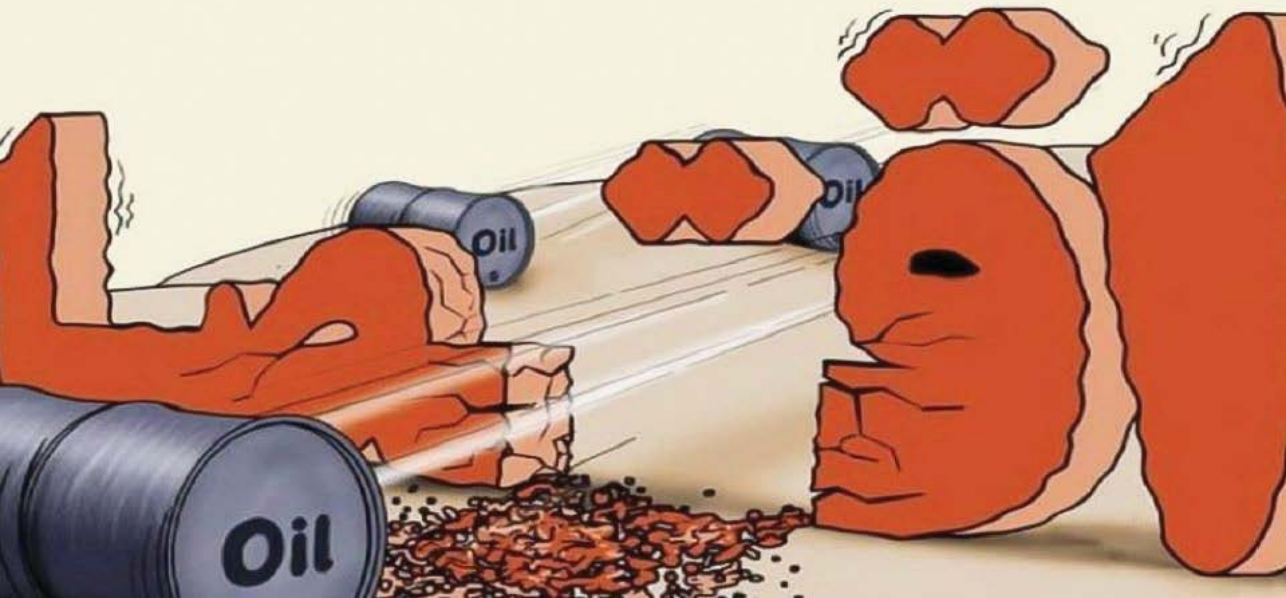
یکی از موضوعاتی که همواره از دغدغه‌های آیت‌الله خامنه‌ای بوده، رویه مصرف‌گرایی متکی به فروش نفت و تبعات اقتصادی و فرهنگی آن است. ایشان از این معضل با تعبیر جالب «بچه پولدار ملی» یاد کرده‌اند:

«در اقتصادی که متکی به منابع زیرزمینی است، وقتی قرار شد که این ذخیره تاریخی را مدام خام‌فروشی کنیم، به حالت «بچه‌پولداری ملی» - مثل بچه‌پولدارها که قدر پول را نمی‌دانند، هر جور دستشان بیاید خرج می‌کنند- کشور را بخواهیم اداره کنیم، آن جا نه نخبه شناسایی می‌شود، نه به نخبه احساس احتیاج می‌شود، نه نخبه می‌تواند نقش ایفا کند».

ایشان فرهنگ مصرفی وارداتی از غرب به کشورهای اسلامی را تحت تاثیر خام‌فروشی دانسته و فرموده‌اند: «فرهنگ مصرفی غلط که بر بسیاری از کشورهای اسلامی و غیراسلامی جهان سوم تحمیل شده، از کجاست؟... کشورهای تولیدکننده نفت، ثروت خدادادی

متعلق به همه مردم را که باید صرف عمران و آبادی کشورشان بشود، می‌دهند و در مقابل وسایلی می‌گیرند که جز انحطاط و فساد در زندگی، تاثیر دیگری ندارند. همه این‌ها صادرات فرهنگ غربی و آمریکا و اروپا به کشورهای جهان سوم است».

وقتی که نفت، مادرخرج بودجه کشور باشد، هرگز در خدمت پیشرفت در نمی‌آید: «ما برای اداره امور کشور، برای کارهای گوناگون کشور، برای واردات و خدمات کشور، برای آموزش و پرورش و بودجه جاری کشور، مجبور نباشیم نفت را - که ذخیره ماست- بفروشیم و گندم، یا شیرخشک وارد کنیم! این غلط است... نفت، ذخیره همیشگی این ملت است و می‌ماند. اولاً از آن برای ساخت زیربناهای ماندگار و دیگر سرمایه‌های اساسی کشور استفاده می‌شود». ایشان معتقدند تصور همیشگی بودن استخراج نفت، یک فرهنگ مصرف‌گرایی و خوش‌خیالی به همراه خود دارد که برای جان پیشرفت کشورهای صاحب نفت می‌شود. «از نفت هم باید استفاده بهینه کنیم. کارشناس‌ها می‌گویند - من خودم وارد نیستم؛ آمار و ارقام از کارشناس‌هاست- این پنجاه، شصت میلیاردی که ما از طریق فروش نفت به دست می‌آوریم، با نهصد میلیارد دلار



کشف می‌کند و پیش می‌رود؛ آن روز ما می‌توانیم خوشحال باشیم و به نفت خشنود باشیم». ایشان از سوی دیگر با تاکید بر محیط کار، جامعه کارگری و آموزش کارگران، فضا سازی عمومی و ترغیب عموم مردم - به خصوص تولیدکنندگان و کارگران- برای رشد تولید ملی و تلاش در جهت قطع وابستگی به نفت را عاملی مهم و تعیین کننده دانسته و فرموده‌اند: «اگر ملت ایران - اعم از کارگر ایرانی، جوان ایرانی، تولیدکننده ایرانی، معلم ایرانی- با همه تلاش و غیرت خود وارد عمل شود و این کشور را به گونه‌ای بسازد که به خاطر صادرات و واردات و نیازهای مصرفی، محتاج فروش نفت خود - آن هم با این قیمت پایین- نباشد، ببینید چه خدمت بزرگی به امروز و آینده این کشور خواهد بود».

صادرات و معامله و تجارت به دست می‌آید؛ این خیلی مهم است. ما این درآمد را که از طریق نفت به دست می‌آوریم، صرف مسائل روزمره زندگی می‌کنیم؛ این، معنی ندارد؛ بایست این‌ها با محاسبه صحیح انجام بگیرد. ما این نفت را ضایع می‌کنیم؛ البته این، کار امروز و دیروز نیست؛ ده‌ها سال است که بنای اقتصاد و پیشرفت کشور روی این روش گذاشته شده است و یک‌شبه هم نمی‌شود آن را عوض کرد. من ده، دوازده سال پیش به مسئولان آن روز گفتم آن روزی انسان در قضیه نفت احساس رضایت می‌کند که کشور قادر باشد با اختیار خودش اعلام کند که من مصلحت می‌دانم امروز تولیدم را فلان قدر کم کنم؛ امروز سر فلان تعداد چاه کشور را طبق سوخت، بدترین استفاده از نفت است و دنیا الی ماشاءالله استفاده‌های بهتر از سوخت نفت را







# سزوار استوار

فشارهای دشمن و شرایط  
سخت این سی سال، ما را  
تضعیف نکرده؛ بلکه ما را  
نیرومند و مقاوم کرده.  
درختی که در میان سنگ میروید  
محکمتر و استوارتر است.

سید علی

رهبر انقلاب  
۸۶/۳/۸ و ۸۶/۴/۲۵



ماجرای فراق و وصل در «روزهای بی‌آینه»

## شرح درد اشتیاق

پس از ۱۸ سال

فراق میان عاشق و معشوق، شاید سخت‌ترین دردی است که می‌تواند بر آن‌ها عارض شود. هر چه این فراق بیش‌تر به درازا بکشد و هر چه دردهای بیشتری بر شانه این فراق بار شود، تحمل رنج آن جان‌فرساتر می‌شود.

این دردی است که منیژه لشکری، همسر سرلشکر خلبان شهید آزاده حسین لشکری، هجده سال به آن مبتلا بود. کتاب «روزهای بی‌آینه» به قلم گلستان جعفریان، نویسنده کارکشته ادبیات دفاع مقدس، شرح این فراق هجده ساله است که میان منیژه و حسین لشکری جدایی می‌اندازد.

منیژه لشکری در هفده سالگی ازدواج می‌کند؛ سال بعد صاحب فرزند می‌شود و همسرش نیز در جنگ مفقودالامر می‌شود. تا چهارده سال بعد هیچ خبری از حسین لشکری به خانواده‌اش نمی‌رسد. چهارده سال بعد مشخص می‌شود که او اسیر شده و سه سال بعد نیز به کشور برمی‌گردد.

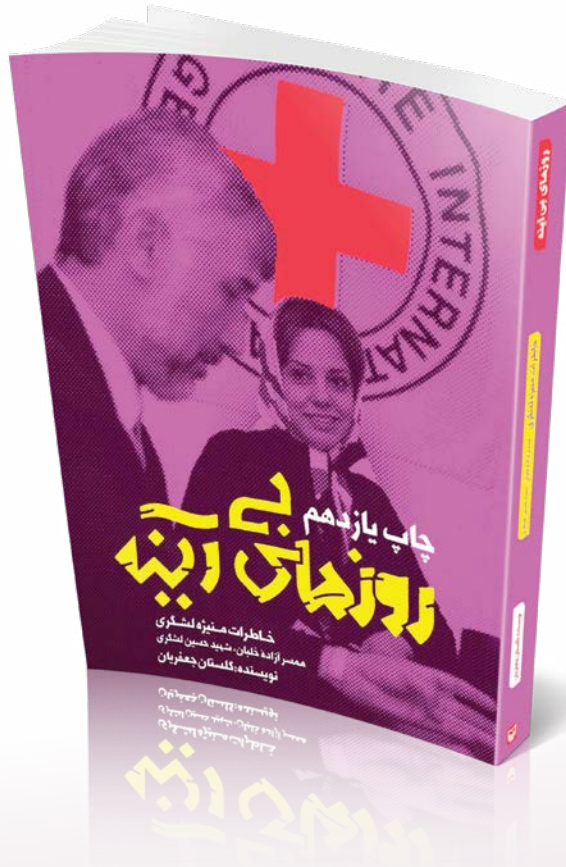
هجده سال دوری، تنها اتفاقی نیست که میان این زن و شوهر رخ داده‌است. سختی‌های دوران اسارت حسین لشکری را اگر کنار بگذاریم، منیژه لشکری در طول هجده سال فراق مجبور بوده‌است که به تنهایی دست به انتخاب‌های مختلفی بزند و فرزند خود را بزرگ کند.

علاوه بر همه این‌ها، سخت‌ترین نکته‌ای که بر این فراق طولانی و وصال مجدد بار شده‌است، تغییرات عدیده‌ای است که در ظاهر و باطن این زن و شوهر رخ داده‌است. هر دو در اوایل جوانی و



محمد رضا معلمی

یادداشت‌نویس



زمانی که شخصیتشان به طور کامل شکل نگرفته است با هم ازدواج کرده‌اند و طولی نکشیده که از هم دور افتاده‌اند؛ پس از آن هجده سال بدون این که از هم خبری داشته باشند، رشد کرده‌اند و شخصیتشان در معرض انتخاب‌های گوناگون قرار و شکل گرفته است. در کنار این‌ها بالا رفتن سن، طبیعتاً آن‌ها را از لحاظ جسمی و ظاهری نیز تغییر داده است.

روبه روشن شدن با این حجم از تغییرات ظاهری و شخصیتی که در طول هجده سال در این دو نفر شکل گرفته، بزرگ‌ترین چالشی است که این زن و شوهر بعد از وصال دوباره با آن روبه‌رو می‌شوند. آن‌ها باید بعد از تحمل هجده سال فراق، حالا باری دیگر با هم روبه‌رو شوند و یکدیگر را از نو بشناسند. حسین و منیژه لشکری زندگی مشترک خود را دوباره آغاز می‌کنند و حالا باید بر این غریبگی و فراقی که بعد از وصال نیز دچارش هستند، غلبه کنند.

کتاب «روزهای بی‌آینه» روایتی است از ناگفته‌های هشت سال دفاع مقدس و شرحی است بر چگونگی و کیفیت انتخاب‌های یک زن در غیبت همسرش و این که چه طور دختری هجده ساله به همراه فرزند چهارماهه‌اش بار سختی‌های زندگی را به دوش می‌کشد. این کتاب در قالب مستند داستانی و توسط یکی از نویسندگان خوش قلم ادبیات دفاع مقدس - سرکار خانم گلستان جعفریان - نوشته شده است.

#### کتاب «روزهای

بی‌آینه» روایتی است از  
ناگفته‌های هشت سال  
دفاع مقدس و شرحی  
است بر چگونگی و  
کیفیت انتخاب‌های یک  
زن در غیبت همسرش

# ستاره دنباله دار

● آرزوهای کوچک، آرمان‌های بزرگ

✦ فیلمنامه یک فیلم داستانی، داستانی است که ناظر به موارد دیداری (بصری)، قابلیت‌های تصویری و فیلمسازی نوشته می‌شود. هر فیلمنامه در قالب صحنه‌های مختلف ارائه می‌گردد که در عنوان صحنه شماره صحنه، مکان اتفاقات و روز یا شب بودن اتفاقات، اهمیت دارد. پس از عنوان صحنه معمولاً ابتدا شرح صحنه می‌آید و سپس گفتگوی (دیالوگ) نقش‌های مختلف (کاراکترها) با نوشتاری پررنگتر (Bold) نوشته می‌شود. شایان ذکر است که فیلمنامه فقط در زمان حال روایت می‌شود.



فرهنگ

دریچه‌ای به فرهنگ  
ایثار و شهادت



حسین جنوبی  
فیلمنامه‌نویس



دریچه‌ای به فرهنگ  
ایثار و شهادت



۱) خارجی/ کنار مسجد الاقصی/ شب.  
دخترکی (نام او حنانه است) به آسمان خیره شده است. نگاه کودک، آسمان پرستاره شب را می‌بیند. شاخه زیتون بالای سر «حنانه»، بخشی از آسمان را پوشانده است. ناگهان ستاره دنباله‌داری از جلوی چشمان او عبور می‌کند. «حنانه» چشم‌های خود را با خوشحالی و شوق می‌بندد.  
- حنانه: آرزو می‌کنم...

دستی، محکم جلوی دهان او را می‌گیرد. چشمانش را باز می‌کند. دو نظامی که روی لباس خود پرچم اسرائیل دارند، در کنار او هستند. سرباز، دهان او را گرفته و افسر می‌گوید:  
- افسر اسرائیلی: چیکار می‌کنی؟ این‌جا مال ماست. آسمون، ستاره‌هاش و تموم آرزوهای اون هم مال ماست.

«حنانه» از شدت دست و پا زدن، سرخ شده است؛ تلاش می‌کند تا دهان خود را از دست سرباز برهاند اما سرباز او را محکم گرفته است.  
- افسر اسرائیلی: آرزو می‌کنم یک اسلحه داشته باشم.

سپس از پشت سر خود، اسلحه‌ای بیرون می‌آورد و با خنده فریاد می‌زند.

- افسر اسرائیلی: آرزو مال من شد. هاه‌ها...  
چهره «حنانه» بغض‌کرده و خشمگین است؛ صدای خنده افسر در گوشش می‌پیچد.

۲) خارجی/ اردوگاه فلسطینی/ شب.  
همان چهره خشمگین و بغض‌کرده «حنانه» که هنوز صدای خنده افسر در گوشش می‌پیچد و شراره‌های آتش از جلوی او رو به هوا بالا می‌رود.  
دختریچه‌ای (آیات) درون یکی از چادرهای اردوگاه، خود را به صورت نشسته روی زمین

می‌کشد و کنار پنجره می‌رساند و دیگر کودکان را از آن‌جا نگاه می‌کند.

حنانه و دوستانش دور آتشی که روشن کرده‌اند، حلقه زده‌اند.

- حنانه: کلی به آسمون نگاه کردم تا گیرش آوردم. ستاره دنباله‌دار من رو زدیدی. (بغض حنانه می‌ترکد و با گریه شدید ادامه می‌دهد): حالا آرزوم چی می‌شه؟ (و دوباره هق هق گریه).

- اسما: ناراحت نباش خب، یه ستاره دیگه پیدا می‌کنیم.

«حنانه» به آسمان نگاه می‌کند؛ آسمان بی ستاره است.

- حنانه (با اندوه): می‌گن ستاره دنباله‌دار هر هفتاد سال یک بار میاد.

- هیام (با لحن تمسخرآمیز): اگه آیات دارو گیرش اومد، ما هم ستاره دنباله‌دار می‌بینیم.

همه کودکان می‌خندند.  
«ضحی» چوبهای آتش گرفته را با میله‌ای تکان می‌دهد؛ شراره‌های پرتعداد اوج می‌گیرند.

- ضحی: من باور نمی‌کنم. یعنی تا هفتاد سال دیگه هیچ ستاره‌ای اونور آسمون کاری نداره؟ پس آرزوهای آدم‌ها چی میشه؟ باید یه راهی باشه.

- اسما: گفتمی به آسمون خیلی خیره شدی تا اومد؟ اصلا ستاره برای ما میاد. اگه کسی منتظرش نباشه برای چی بیاد؟

- هیام (با هیجان از جا بلند می‌شود): خودشه. باید همه‌مون هر شب با آرزوهایمون به آسمون نگاه کنیم.

کودکان با هم بلند می‌شوند و با هیجان و شادی فریاد می‌زنند.

۳) خارجی/ اردوگاه فلسطینی/ شب. (سکانس مونتاژی<sup>۱</sup> از چند شب)

کودکان فلسطینی در شب اول با هیاهو به آسمان

۱. مجموعه‌ای از صحنه‌های بسیار کوتاه پشت سر هم که استمرار یک کار در گذر زمان را نمایش می‌دهد. مثلا ورزش کردن سخت یک انسان در روزهای مختلف که بصورت پشت سرهم نشان داده میشود

که از طرفی به طرف دیگر آسمان در حال حرکت هستند.

همه کودکان ساکت و آرام چشمان خود را رو به آسمان بسته‌اند و یکی یکی آرزو می‌کنند....

- کودک ۱: آرزو می‌کنم....

- ضحی (با چشمانی پر از اشک): مامان و بابام از بیمارستان برگردن.

- کودک ۳: دوباره برگردیم خونه.

- کودک ۴: مرغ کباب شده....

...

- حنانه: امشب به اندازه همه بچه‌های اردوگاه ستاره داریم.

#### ۵) خارجی / جلوی یکی از چادرها / شب.

جلوی درب چادر غذایی به همراه بسته‌ای که روی آن قرار دارد، گذاشته شده است. خانمی بیرون می‌آید و غذا را می‌بیند. با تعجب اطراف را نگاه می‌کند اما کسی را نمی‌بیند. بسته روی غذا را باز می‌کند و با خوشحالی به داخل چادر می‌رود.

#### ۶) داخلی / همان چادر / شب.

همان خانم وارد چادر می‌شود. رادیو روشن است و صدای اخبار در چادر به گوش می‌رسد.

- خانم: آیات، آیات بیا. ببین دارو آوردن.

انگار «آیات» هیچ صدایی را نمی‌شنود؛ از پنجره چادر به آسمان نگاه می‌کند.

- گوینده خبر رادیو: ایران با ده‌ها پهپاد و موشک، پاسخ تجاوز اسرائیل به کنسولگری خود در سوریه را داد.

چهره شاد «آیات» نظاره‌گر آسمان است و نور آسمان در چهره او تلالو می‌کند.

نگاه می‌کنند و به اطراف آن اشاره می‌دهند. کودکی لوله پلاستیکی آورده و از درون آن گوشه‌گوشه آسمان را کاوش می‌کند.

شب‌ی دیگر، به تعداد آن‌ها اضافه می‌شود. شب بعد برای نشستن وسایلی می‌آورند و باز هم جمعیت آن‌ها بیش‌تر شده است؛ گویی تمام کودکان اردوگاه هستند.

«آیات» هم از پنجره چادر به آسمان نگاه می‌کند. شب بعد کودکان در کنار هم روی زمین دراز کشیده‌اند و آسمان را نظاره می‌کنند.

گویی در شب بعدی تعداد آن‌ها کم‌تر شده است. بعضی از آن‌ها مشغول گفتگو هستند و بعضی دیگر به آسمان نگاه می‌کنند و بعضی هم مشغول بازی کردن هستند.

#### ۴) خارجی / اردوگاه فلسطینی / شب.

مثل هر شب کودکان در محیط باز اردوگاه منتظر ستاره دنباله‌دار هستند. «هیام» با فریاد به آسمان اشاره می‌دهد: «ستاره دنباله‌دار.....».

یک لحظه سکوت می‌شود، همه به آسمان خیره می‌شوند؛ اما چیزی در آسمان نیست. «هیام» بلندبلند می‌خندد. یکی از کودکان با او دعوا می‌کند. عده‌ای سعی می‌کنند تا آن‌ها را از هم جداکنند؛ همه‌همه می‌شود.

- یکی می‌گوید: همه‌اش الکیه.

- دیگری: از اولش هم دروغ بود.

ضحی که نوزاد شش‌ماهه‌ای را به زحمت بغل کرده است، می‌گوید: «حرف بی خود زن».

- دخترکی دیگر: اصلاً به ستاره دنباله‌دار به چه درد این همه جمعیت می‌خوره؟!

جمعیت شروع به رفتن می‌کنند؛ ناگهان دوباره کسی فریاد می‌زند: «ستاره دنباله‌دار.....».

جمعیت به فریاد او توجهی نمی‌کند. ناگهان تمام محیط روشن می‌شود و همه به آسمان خیره می‌شوند. آسمان پر است از نقاطی نورانی



اثری از: حسن رزم‌خواه

## پرتراهی از دل کلمات

● چهره زن در ادبیات مقاومت با بررسی تطبیقی چند اثر

زن و زندگی ریشه‌های مشترکی دارند؛ واژه‌هایشان را عرض می‌کنم. در زبان اوستایی کلمه «زن» ریشه‌هایش را از «زایایی» و «زادن» می‌گیرد و واژه «زندگی» از کلمه «زن» آفریده می‌شود. بی‌راه نیست اگر بگوییم هر جا نشانه‌ای از زندگی - ولو به اندازه یک سر سوزن - بیابیم، رد پای زن در آن مشهود است. راه دوری نرویم؛ اگر در عکس‌ها و فیلم‌هایی که همین روزها از دل آوارهای مقاومت غزه منتشر می‌شود، بویی از زندگی و امید به زندگی باشد، حتماً زنی در تصویر یا پشت تصویر حضور دارد که تمام تلاشش را می‌کند تا حتی به اندازه پختن غذای گرمی در دل خرابه‌ها، بوی زندگی را به رگ و پی زنده‌ها تزریق کند.



لادن عظیمی  
نویسنده



و هیچ‌کس در این تجربیات با آنان شریک نیست. اما این تجربیات انحصاری در بستری از تاریخ معاصر که متعلق به «ما»ی جمعی است، رخ داده و از این حیث قابل ارزیابی و مطالعه است؛ چه بسا که در قالب و زبان ادبی درست، بسیار جذاب باشد.

یکی از کتاب‌هایی که در همین راستا می‌توان بدان اشاره کرد، کتاب «چراغ‌های روشن شهر» نوشته فائزه ساسانی‌خواه است؛ کتابی که می‌توان آن را از مهم‌ترین آثار خاطره‌نگاری زنانه از خرمشهر دانست.

این کتاب شامل روایت‌هایی از یک دختر پانزده ساله خرمشهری در بحبوحه سال‌های جنگ و سقوط خرمشهر است. دختری که در کنار تعدادی از دختران دیگر پایه‌پای مردان از شهر دفاع می‌کند و در همین راه مجروح می‌شود و بعد از سقوط خرمشهر، به امدادگری در بیمارستان‌های آبادان و ماهشهر مشغول می‌شود.

زهره فرهادی که در آن سال‌ها نوجوانی بیش نبود، در این کتاب به روایت خاطرات خود از آن روزها پرداخته است. علاوه بر رعایت استانداردهای

خاطره‌نگاری و مستندنگاری، اهمیت این کتاب در این است که تصویر جامعی از حضور زنان در جبهه را ارائه می‌دهد.

در این کتاب، ترسیم چهره زنانه که هم در جبهه حضور دارند و هم پشت جبهه، هم

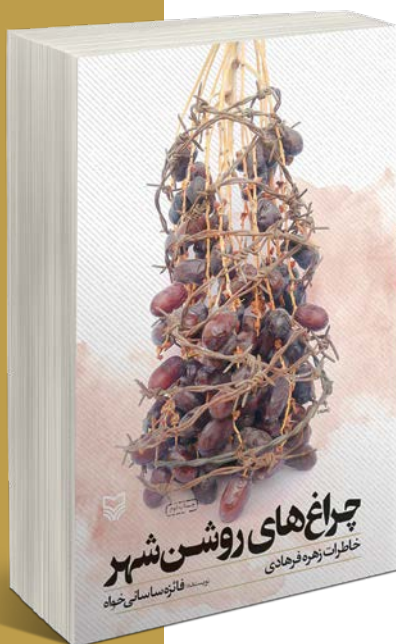
جامعه در هشت سال جنگ ما و حتی قبل‌تر از آن در سال‌های مبارزات انقلاب از حضور زنان خالی نبود. این حضور و نقش غیر قابل انکار زنان، در آثار ادبی بسیاری بازنمایی شده است که در مجموع در ادبیات مقاومت، چهره‌ای از زن به دست می‌دهد که قابل توجه است.

## ● روائیان اجتماع

زنان به عنوان عناصری پررنگ و نقش‌آفرین در موقعیت‌های حساس تاریخ معاصر، گنجینه‌هایی از خاطرات هستند که ابعاد مهمی از تاریخ معاصر ایران از طریق بازنمایی خاطرات آن‌ها روایت می‌شود. ما در یک دهه گذشته بیش از پیش شاهد انتشار آثار ادبی بسیاری در ادبیات مقاومت بوده‌ایم که زنان روایتگری آن‌ها را بر عهده داشته‌اند.

زنانه‌ای که همواره در راهپیمایی‌های علیه شاه حاضر بودند، زنانه‌ای که طعم تلخ زندان‌های ساواک را چشیده‌اند، زنانه‌ای که بعد از اشغال خرمشهر در شهر حضور فعال داشتند و پایه‌پای مردان برای بازپس‌گیری شهر جنگیدند، زنانه‌ای که در بیمارستان‌های صحرایی جبهه‌ها مشغول درمان و امدادسانی بودند، زنانه‌ای که در پشت جبهه‌ها ولو به اندازه بسته‌بندی غذا و شستن لباس و پتو فعالیت می‌کردند؛ همه این‌ها در کنار همسران و مادرانی که از عزیزترین افراد زندگی خود چشم می‌پوشیدند و آنان را راهی میدان نبرد می‌کردند.

هریک از این زنان با تمام عوالم و افکار و آدم‌های پیرامون خود و تمام اتفاقاتی که از سر گذرانده‌اند، شنیدنی و خواندنی هستند؛ چرا که هر یک، از تجربه‌های زیسته‌ای سخن می‌گویند که تنها منحصر به خودشان است



«شماره پنج» توانسته با پای بندی به قواعد ادبیات مستند، بخش مهمی از تاریخ معاصر را از نظرگاه یک زن بازنمایی کند.

اسلحه به دست می‌گیرند و هم امدادگری می‌دانند، افق دید وسیعی را در اختیار خواننده قرار می‌دهد تا بتواند با نقش زنان در سال‌های جنگ، مواجهه دقیق‌تری داشته باشد.

به واسطه خاطرات راوی در کتاب «چراغ‌های روشن شهر» با تعدادی از زنان و دختران دیگر آشنا می‌شویم و برش‌هایی از زندگی آن‌ها را -که از دریچه نگاه راوی عبور کرده‌است- می‌خوانیم؛ با توجه به تعدد شخصیت‌های مونث در بستر زمانی و مکانی یکسان، همین مسئله در شکل‌گیری برساخت ذهنی ما از چهره زن در ادبیات مقاومت کمک می‌کند. کتاب «شماره پنج» نوشته مرتضی قاضی از دیگر کتاب‌هایی است که از چهره زنان در ادبیات مقاومت، رونمایی دقیق و موشکافانه‌ای می‌کند. کتاب در ۴۸۰ صفحه که حدود ۲۵ صفحه از آن شامل آلبومی از تصاویر آن سال‌هاست، خاطرات فاطمه جوشی را روایت می‌کند؛ وقایعی که عمدتاً در آبادان می‌گذرد و از کودکی راوی شروع می‌شود و به بازنمایی نخستین شعله‌های خشم مردم آبادان نسبت به حکومت پهلوی و همراه شدن با موج انقلاب می‌پردازد. سپس همگام با روایت‌ها و خاطرات راوی، پس از بیان از مسئولیت‌هایی که در آبادان داشته،

وارد برهه جنگ و حصر آبادان شده و تا آزادسازی خرمشهر پیش می‌رود. در واقع بازه زمانی خاطراتی که فاطمه جوشی به روایت آن پرداخته و مرتضی قاضی آن‌ها را ثبت و ضبط کرده‌است،

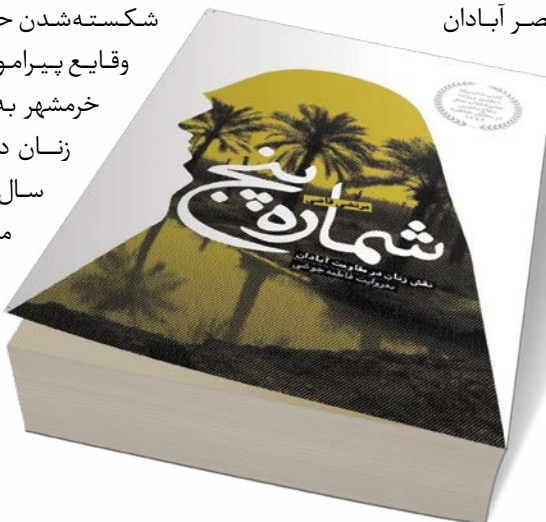
کمی پیش از انقلاب تا آزادی خرمشهر را در برمی‌گیرد.

نویسنده در نگارش و تدوین این کتاب، از ادبیات مستندنگاری بهره برده‌است و اثر او از ابتدا تا انتها زبان یک‌دستی دارد؛ اثر به شیوه تاریخ شفاهی پیش می‌رود و عناصر مستندنگاری در آن رعایت شده است. هم‌چنین پرهیز از تکرار مکررات با وجود حجم زیاد کتاب، از ویژگی‌های مثبت این کتاب است.

لازم به ذکر است که نویسنده در فصل‌بندی این اثر چنان دقتی به کار برده‌است که می‌توان هر فصل را جدا از کل کتاب مطالعه کرد؛ این مسئله نه تنها به معنی گسست و عدم انسجام روایت نیست، بلکه این فصل‌بندی ماهرانه مانع از عدم انسجام و ایجاد شلختگی در کل روایت شده‌است. در این کتاب مانند کتابی که پیش از این نام بردیم، نقش زنان به واسطه زن بودن راوی مشهود و پررنگ است.

«شماره پنج» توانسته با پای بندی به قواعد ادبیات مستند، بخش مهمی از تاریخ معاصر را از نظرگاه یک زن بازنمایی کند. آبادان سال‌های انقلاب و جنگ، سبک زندگی مردم آبادان، علل خشم آبادانی‌ها از حکومت پهلوی، وضعیت بیمارستان‌ها در سال‌های جنگ،

شکسته شدن حصر آبادان، وقایع پیرامون آزادسازی خرمشهر به علاوه نقش زنان در تمام این سال‌ها، از جمله مواردی است که با مطالعه کتاب «شماره پنج» به



در این خاطرات، اندوه عمیقی است که به هیچ مرهمی التیام نمی‌یابد. این دسته از خاطرات، بازنمای ابعاد شخصی‌تر زندگی راویان است و صد البته که از همین حیث دارای اهمیت است.

از جمله کتاب‌هایی که از میان انبوهی از کتاب‌هایی از این دست - که بسیاری از آنان نیز از حیث ادبی موفق ظاهر شده‌اند - می‌توان نام برد، کتاب «اشک حوا» است. این کتاب که در سال ۱۴۰۲ به همت انتشارات سوره مهر منتشر شده است، روایتگر خاطرات سیده کلثوم موسوی، همسر شهید حسین شاه حسینی است.

بیش از این که در کتاب «اشک حوا» به خاطراتی از شهید دست بیاییم، تأثیر جنگ بر زندگی فردی و اجتماعی انسان‌های درگیر جنگ را می‌بینیم. زن راوی که دو دختر هم دارد، با روایت از خود و دخترانش در غیاب مرد خانواده در یکی از روستاهای کم‌برخوردار فارس، به نوعی روایتگر زندگی زنان در غیاب مردانشان می‌باشد. با مطالعه این کتاب در خلال ماجراهای سراسر رنج راوی، آثار جنگ را کیلومترها دورتر از مناطق جنگی می‌بینیم؛ آثاری که زنان خانواده را بیش از هر کس دیگری درگیر می‌کند.

### ● چهره زن در ادبیات مقاومت

بررسی بسیاری از کتاب‌های حوزه ادبیات پایداری در عصر حاضر، به ما کمک می‌کند تا بتوانیم چهره زن در این عرصه را بازنمایی کنیم. در حقیقت هر یک از این آثار که دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است، در نهایت مانند پازلی عمل می‌کند که منجر به تکامل این چهره و تثبیت آن در تاریخ می‌شود و چه بسا شده است.

آن‌چه از میان تمام شخصیت‌های واقعی

مخاطب عرضه می‌شود؛ مواردی که ممکن است در بسیاری از دیگر کتاب‌ها به آن پرداخته شده باشد اما آن‌چه جالب توجه است، این است که منظر بازنمایی وقایع، هر خاطره را از خاطره‌ای دیگر متمایز می‌کند.

در کتاب «شماره پنج» به تماشای نقش و تأثیر زنان در روند مقاومت آبادان می‌نشینیم؛ تصویری که ممکن است در فیلم‌ها و کتاب‌های زیادی دیده یا خوانده باشیم، اما هرگز تکراری نمی‌شوند؛ چرا که تجربیات هر فرد با فرد دیگر متفاوت است و همین زاویه دید و درک منحصر به فرد تجربیات است که این آثار را - به شرط رعایت اصول فنی و ادبی - ماندگار و خواندنی می‌کند؛ اتفاقی که به نظر می‌رسد در این کتاب رخ داده است.

در حقیقت این زنان با حضور پررنگی که در اجتماع داشته‌اند، بهترین مرجع امروز در بازنمایی نقش زنان در دوران مقاومت ایران، پیروزی انقلاب و جنگ تحمیلی محسوب می‌شوند؛ ادبیات بار اصلی این بازنمایی را در قالب‌های مختلف خاطره‌نگاری و مستندنگاری به دوش می‌کشد.

### ● راویان تنهایی

اما این بازنمایی ابعادی غیر از بُعد اجتماعی هم دارد. چه بسیار زنانی که کیلومترها دور از خاکریزها و در کنج خانه‌هایشان نقش موثری در دوران جنگ تحمیلی داشته‌اند؛ زنانی که اگر چه از میدان درگیری و مبارزات دور بودند، اما با گذشتن از عزیزترین‌هایشان به هموار شدن مسیر مقاومت کمک کردند؛ مادران و همسرانی که در خاطرات خود، راویان سال‌های فراق و تنهایی خویش‌اند.

کتاب‌های زیادی از زبان مادران و همسران شهدا منتشر می‌شود که به بازگویی خاطرات خود و شهید می‌پردازند؛ پررنگ‌ترین عنصر

بیش از این که در کتاب «اشک حوا» به خاطراتی از شهید دست بیاییم، تأثیر جنگ بر زندگی فردی و اجتماعی انسان‌های درگیر جنگ را می‌بینیم.



زنی که از دل ادبیات  
پایداری به آن می‌رسیم،  
نمونه انسانی است که  
اگر چه آبرآستان نیست،  
اما در رقم خوردن  
بسیاری از آبرتافتات  
تاریخ معاصر نقش  
بسزایی دارد.

و بازسازی شده در این کتاب‌ها به دست می‌آید، ویژگی‌های مشترکی است که از خلال شخصیت‌پردازی‌ها هویدا می‌شود. ویژگی‌های مشترکی که اکثر زنان کتاب‌های حوزه ادبیات پایداری در خود دارند یا به مرور و در بحبوحه جنگ بدان دست می‌یابند. ویژگی‌هایی که منجر به خلق پرتره کاملی از زنان سال‌های مقاومت می‌شود؛ پرتره‌ای که از دل کلمات بیرون می‌آید.

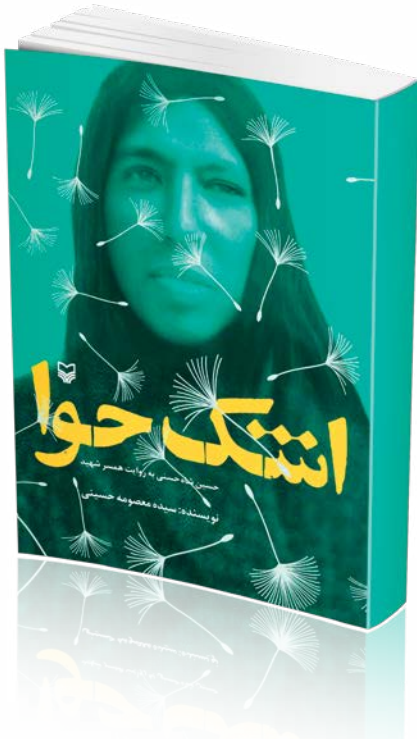
از مهم‌ترین و مشهودترین این ویژگی‌ها، «ایثار» است. زنان در این آثار یا ایثار را به عنوان یک ویژگی در خود دارند یا روحیه ایثار متاثر از جنگ و پیامدهای آن، در آنان شکل می‌گیرد و با آن‌ها رشد می‌کند. ایثاری که نه به شکل تله شخصیتی، بلکه به شکل یکی از نشانه‌های بلوغ شخصیتی و عبور از «من» در آن‌ها وجود دارد. ایثاری که خالق صحنه‌های بزرگ عرصه مقاومت است و در کنار دیگر ویژگی‌های اخلاقی، «زن» را به عنوان عنصر پویای جامعه به ما معرفی می‌کند.

ویژگی‌هایی چون صبر، توان بالای همدلی، مسئولیت‌پذیری، پای‌بندی به اصول و چهارچوب‌های اخلاقی، آگاهی نسبت به زمانه و تاریخ که از دل همین روایت‌های ادبی و مستند می‌توان به آن‌ها رسید؛ ویژگی‌هایی که بدون هر یک از آن‌ها، تحمل بار عظیم و فشار روانی حاصل از مبارزه و جنگ ممکن نبود.

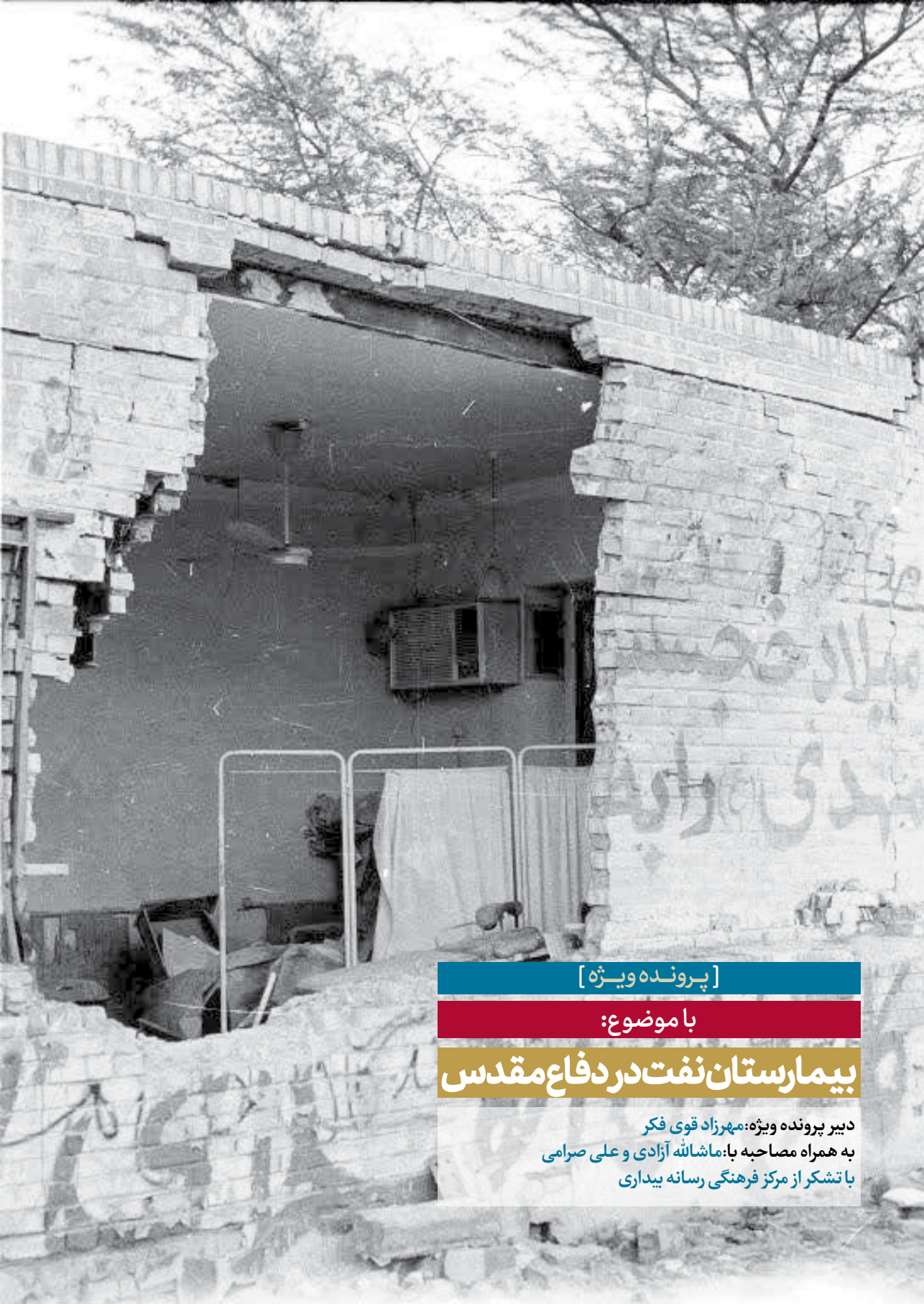
زنی که از دل ادبیات پایداری به آن می‌رسیم، نمونه انسانی است که اگر چه آبرآستان نیست، اما در رقم خوردن بسیاری از آبرتافتات تاریخ معاصر نقش بسزایی دارد. او مادر است، همسر است، خواهر است، دختر است و در کنار تمام این‌ها که هر یک مسئولیتی را با خود به همراه دارد، انسانی

آگاه به مسئولیت‌های اجتماعی است. در واقع او حتی در تنهاترین لحظه‌های خود که عزیزترین‌هایش را راهی نبرد می‌کند، نسبت به مسئولیت خود در قبال جامعه آگاه است و آگاهانه عمل می‌کند.

پرواضح است که این پرتره هنوز و همواره در حال تکامل است و در این میان «روایت» نقشی تعیین‌کننده دارد؛ چرا که ما در زمانه سیطره روایت زندگی می‌کنیم و شیوه روایت و روایتگری در «ماندن» و «ثبت‌شدن» تصاویر درست و مبتنی بر واقعیت موثر است و ادبیات در میان بسیاری از امکانات روایت مانند فیلم و عکس، مسئولیت و نقش بسزایی ایفا می‌کند. کمک به نیفتادن در ورطه ابتذال در خاطره‌نگاری و روایت از جنگ، وظیفه و مسئولیت تمامی اهالی قلم است.







[ پرونده ویژه ]

با موضوع:

## بیمارستان نفت در دفاع مقدس

دبیر پرونده ویژه: مهرزاد قوی فکر  
به همراه مصاحبه با: ماشالله آزادی و علی صرامی  
با تشکر از مرکز فرهنگی رسانه بیداری

# «بیمارستان نفت» مرهمی بر جراحات دفاع مقدس

مهرزاد قوی فکر

در پیچه‌ای به فرهنگ  
ایثار و شهادت

[ پرونده ویژه ]



مهرزاد قوی فکر  
پژوهشگر

حیدر بهمنی<sup>۱</sup> در جایی تعریف می‌کند که وقتی چاه شماره سه دهلران توسط دشمن بمباران و منهدم شد، آتش بالا گرفت. می‌گفت چون نمی‌توانستیم چاه را در این وضعیت رها کنیم، تعدادی از بچه‌های صنعت نفت شبانه عازم آن جا شدند. صبح روز بعد که دشمن دوباره بمباران را شروع کرد، خمپاره‌ای کنار عین‌الله سلطانی<sup>۲</sup> منفجر شد؛ پیکر بدون سر عین‌الله سلطانی چند قدم جلو رفت و در آغوش همکارش جان سپرد. تصویر ذهنی من از نسبت صنعت نفت با دفاع مقدس چیزی شبیه این خاطره حیدر بهمنی یا فیلم سینمایی جنگ نفت‌کش هاست؛ ترکیبی از انفجار و آتش و فوران و آژیر و کلاه ایمنی. احتمالاً تصویری که عامه مردم از صنعت نفت در جنگ دارند هم همین انفجار کشتی‌های نفتی در دریا و شعله‌های چند ده متری بعد از انفجار باشد. اما خدمات صنعت نفت در دفاع مقدس محدود به این‌گونه فعالیت‌های استخراجی و تامین سوختی نبود. شاید برای شما هم تعجب‌آور باشد اگر بشنوید که بخش مهمی از پشتیبانی صنعت نفت از جنگ، در حوزه پزشکی و امداد و نجات بوده‌است.

صنعت نفت در ارائه خدمات بهداشت و سلامت پیشینه‌ای طولانی دارد. اولین پزشک سال ۱۲۰۷ در صنایع نفتی به صورت رسمی مشغول به کار شد. تیم داری که برای حفاری در مسجد سلیمان حضور پیدا کرده بود، با مشکلاتی مثل گرمای شدید هوا، نبود امکانات بهداشتی، وجود حشرات مختلف و کمبود آب آشامیدنی مواجه شد. شرکت انگلیسی برای جلوگیری از تشدید مشکلات بهداشتی و درمانی، پزشکی به نام یانگ را به مسجد سلیمان اعزام کرد. دکتر یانگ نزدیک به ۳۰ سال در مناطق بختیاری نشین حضور داشت که باعث ارتباط خوب او با مردم بومی منطقه شد. با توسعه عملیات‌های نفتی و افزایش تصاعدی کارگران و مهندسان مشغول در شرکت‌های نفتی، توجه به حوزه بهداشت و درمان هم بیش‌تر شد. آقای عباس شهینی<sup>۲</sup> در کتاب تاریخ مسجد سلیمان از قول شهروندی بریتانیایی به نام ویلیامسون نوشت:

«در مسجد سلیمان بیمارستانی در دو مایلی میدان نفتون قرار دارد که در آن بیمارانی را بستری می‌کنند که اضافه بر خدمات پزشکی و جراحی‌های سریایی در کلینیک‌های بیرون از بیمارستان، وسایل لازم برای صد نفر در مواقع اورژانس وجود دارد. هم‌چنین یک بیمارستان مجزا برای امراض مسری و یک کمپ برای قرنطینه‌کردن آن‌ها برپا شده‌است.»

۱. متولد ۱۳۲۰ در شهر رامهرمز است که در رشته مهندسی مکانیک تحصیل کرده و سابقه چند دوره مدیر عاملی شرکت ملی حفاری ایران را دارد.

۲. یکی از آتشکاران مناطق نفت خیز جنوب بود که در تاریخ ۲۹ فروردین ۱۳۶۷ در حال انجام وظیفه در منطقه دهلران بر اثر ترکش خمپاره به شهادت رسید.

۳. پژوهشگر تاریخ و نویسنده کتاب تاریخ مسجد سلیمان

شاید برای شما هم  
تعجب‌آور باشد اگر  
بشنوید که بخش مهمی  
از پشتیبانی صنعت  
نفت از جنگ در حوزه  
پزشکی و امداد و نجات  
بوده‌است.



با ملی شدن نفت، مسئولیت بهداری و بهداشت کارکنان نفت به شرکت ملی نفت ایران سپرده شد. نخستین پزشک ایرانی که پس از ملی شدن صنعت نفت، مسئولیت بهداری و بهداشت شرکت ملی نفت را بر عهده گرفت، دکتر رستم صرفه بود.

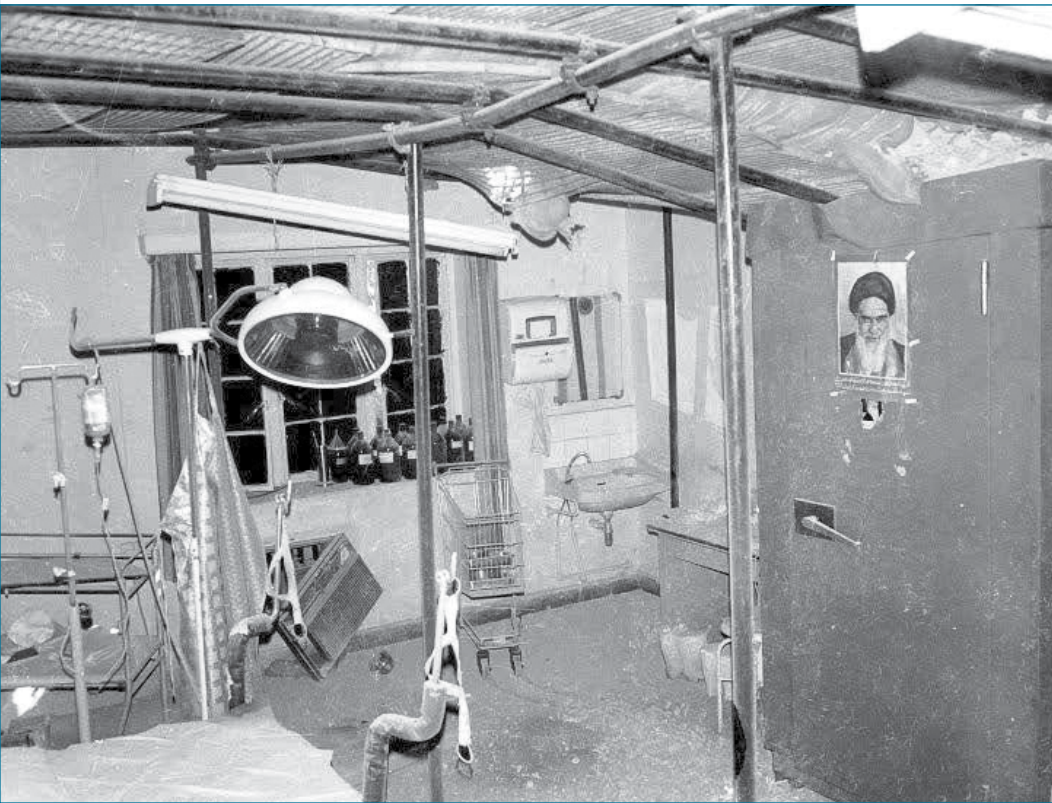
در آن زمان ارائه خدمات منحصر به کارمندان شرکت نفت بود اما با تصویب قانون بیمه تأمین اجتماعی، کارگران شاغل در صنایع مختلف، تحت پوشش بیمه‌های اجتماعی قرار گرفتند.

در سال ۱۳۲۳ درمانگاهی دو اتاقه در شرکت نفت اهواز تاسیس شد. تا دهه ۴۰ مجموعه‌های درمانی دیگری مثل بیمارستان پاداد، درمانگاه آجریزی جنگیه و درمانگاه خرمکوشک نیز تاسیس شد. از مهم‌ترین خدمات بهداشتی درمانی شرکت نفت در آن سال‌ها، رسیدگی‌ها در حوزه دندان پزشکی و بیماری‌های واگیردار بود.

افراد زیادی برای توسعه خدمات بهداشتی

صنعت نفت تلاش کردند که از آن حمله می‌توان دکتر ابوالقاسم بختیار، دکتر منوچهر اقبال، دکتر رستم صرفه، دکتر عبدالحسین طباطبائی، دکتر بودر جمهر مهر و دکتر اسفندیار دارابیان را نام برد.

با همه سوابقی که صنعت نفت در توسعه زیرساختی و نیروی انسانی بهداشت و درمان خوزستان داشته، ولی شاید بتوان درخشان‌ترین دوره خدمت‌رسانی بخش بهداشت و درمان صنعت نفت را مربوط به فعالیت‌های هشت سال دفاع مقدس مجموعه بیمارستان نفت دانست؛ مجموعه‌ای که علاوه بر پشتیبانی پزشکی در پشت جبهه، تلاش کرد تا برای خدمت‌رسانی در خطرناک‌ترین مناطق جنگی حضور پیدا کند. در این پرونده ویژه تلاش شده‌است تا نگاهی به فعالیت‌های بیمارستان نفت در دفاع مقدس داشته باشیم و روایت‌هایی از مقاومت، تدبیر و حماسه‌های این مجموعه را پیش روی مخاطبان قرار بدهیم.





# نگاهی به مقاله «خدمات بهداری و بهداشت صنعت نفت در جنگ تحمیلی»

این مقاله در سال ۱۴۰۰ توسط علی یزدی نژاد نگارش شده است. نویسنده پس از نگاه به روزهای ابتدایی جنگ تحمیلی، به ذکر سابقه تاسیس درمانگاه‌های نفت پرداخته است. به گفته آقای یزدان نژاد، در سال ۱۳۵۹ حدود ۷۰ سال از کشف نخستین چاه نفت در میدان نفتون در مسجدسلیمان می‌گذشت و بهداری و بهداشت نفت که مقارن با حفاری و کشف نخستین چاه نفت در ایران شکل گرفته بود، به تشکیلات منظم و گسترده‌ای تبدیل شده بود که نه تنها در مناطق نفت خیز ایران، بلکه در کشورهای هم‌جوار نیز کم‌نظیر به نظر می‌رسید. اکتشاف نفت در ایران، به سال ۱۹۰۸ میلادی برمی‌گردد. شرایط سخت آب و هوایی حاکم بر مناطق نفت خیز ایران سبب شد تا شرکت نفت داری در سال ۱۳۸۶ خورشیدی - یعنی یک سال پیش از کشف نخستین چاه نفت - به فکر جذب پزشک مجربی به نام موریس یانگ Dr. M. Young برای همراهی گروه حفاری شرکت داری در مسجدسلیمان - شرایط آب و هوایی و بهداشتی نامناسبی داشت - بیفتد. یانگ را می‌توان پایه‌گذار تشکیلات بهداشتی و درمانی نفت ایران دانست؛ او نخستین بیمارستان نفت خاورمیانه را در سال ۱۳۹۳ خورشیدی در مسجدسلیمان بنا گذاشت. یزدی نژاد با توجه به تحقیقات خود اعتقاد دارد که بیمارستان‌های شهری از جمله بیمارستان‌های شرکت ملی نفت ایران در شهرهای مناطق نفت خیز جنوب؛ به ویژه در روزها و ماه‌های آغازین جنگ و تا پیش از

تاسیس بیمارستان‌های صحرایی و حتی تا پایان جنگ، نقشی حیاتی و ارزنده در خدمت‌رسانی به مجروحین جنگ و مردم مناطق درگیر در جنگ هشت ساله داشته‌اند که متأسفانه کم‌تر بدان پرداخته شده است. پرداختن به این بخش مهم از طب رزمی در جریان جنگ ایران و عراق، نه تنها از بُعد تاریخ پزشکی معاصر ایران حائز اهمیت است، بلکه می‌تواند نقش الگوهای ساختارمند و منظمی چون تشکیلات منسجم بهداشت و درمان صنعت نفت را در بدنه بهداشت و درمان کشور به ویژه در جریان بحران‌ها و وقایع غیرمترقبه بیان کند و ضرورت حفظ و نگاه‌داری از چنین ساختارهای ارزشمندی را به متولیان سلامت در کشور گوشزد نموده و آن را به عنوان الگویی کارآمد، کاربردی و موفق به نسل‌های بعدی معرفی نماید. از میان مناطق نفت خیز ایران که در تیررس دشمن عراقی قرار داشتند، شش شهر مسجدسلیمان، آبادان، اهواز، آغاچاری، گچساران و ماهشهر دارای بیمارستان بودند که از میان آن‌ها بیمارستان‌های آبادان و مسجدسلیمان نقش مهم‌تری در مدیریت و رسیدگی به مجروحین جنگی داشتند. کارکنان سایر شرکت‌های زیرمجموعه صنعت نفت و سایر آحاد مردم نیز به عنوان نیروهای امدادی داوطلب یا با عناوین امدادگر و جهادگر، کمک‌های فراوانی به همکاران خود در بهداری و بهداشت نفت می‌کردند. در کنار همه این‌ها، برخی از پزشکان و پرستاران با وجود بازنشستگی، داوطلبانه در مناطق جنگی ماندند و به خدمات خود به مجروحین جنگ ادامه دادند. براساس اسنادی که در امور ایثارگران سازمان بهداشت و درمان صنعت نفت موجود است، آمار شهدای این سازمان در جریان جنگ هشت‌ساله ایران و عراق ۱۳ نفر است. با این وجود، علی یزدی نژاد معتقد است که احتمالاً این آمار رسمی کامل نیست و نام بعضی از شهدای سازمان و بهداشت از قلم افتاده است.



# ماجرای بوسه‌ای که دیر شد

● جستجوگر خاطره‌های نیمه‌جان

شاید آن جوان خطاط نجف آبادی که روزگاری به عنوان یک سرباز وارد لشکر هشت پلانیه شد و آن‌جا برایشان خط می‌نوشت، فکرش را هم نمی‌کرد که روزی در بیمارستان نفت اهواز با همان دست‌ها کفن بر پیکر مطهر سیدالشهدای مقاومت، حاج قاسم سلیمانی بیوشاند و نام عزیز او را بر جامه شهادتش خطاطی کند. ماشائیه آزادی از آن روز زمستانی برایمان می‌گوید.

به عنوان خطاط آمده بودم. دستگاه مهرسازی را به من دادند تا با خاک پلانیه مهر درست کنم؛ روزی سه هزارتا مهر درست می‌کردیم. یک شب در عالم خواب دیدم که دارم با خستگی مهر می‌زنم؛ جوانی با لباس خاکی، وارد همان سوله‌ای شد که در آن کار می‌کردیم و یک مهر شکسته برداشت. به او گفتم:

- حاجی برای چی مهر شکسته بر می‌داری؟ این همه مهر سالم هست.  
- شما مردم قدر این خاک رو نمی‌دونید. این‌جا

■ **لطفا خودتان را معرفی کنید و بگویید متولد چه سالی هستید و در کدام شهر متولد شده‌اید؟**

بسم الله الرحمن الرحيم. ماشاء الله آزادی هستم؛ متولد ۱۳۵۷. در نجف‌آباد اصفهان به دنیا آمدم. تا زمان خدمت سربازی‌ام در نجف‌آباد بودم و بعد از آن به اهواز آمدم.

من سرباز لشکر هشت نجف بودم. آن زمان، راهبان نور را، تحویل لشکرها می‌دادند؛ لشکر هشت پلانیه، دست سردار کاظمی بود و من هم



زینب بابایی  
مصاحبه‌گر

- من روی شهدا می‌نویسم، شهدا رو کفن می‌کنم.  
- این رو صد در صد به نیابتش انجام بده.

ام‌الرصاص که کار می‌کردیم، بیش‌تر آن‌ها شهدای غواص بودند. مدتی بود که شهیدی پیدا نمی‌کردیم، خیلی اذیت بودیم. پیرمردی از عشایر عراق، پابرنه به سراغمان آمد و گفت که یک شهید سراغ دارد؛ پلاکش را هم در دست داشت.

- به من هدیه‌ای بدید تا این شهید رو به شما بدم.  
- باشه مشکلی نداره؛ هر چی می‌خواهی بهت می‌دم.

دو سه روزی خبری نشد. با قایق جزیره را دور زدیم تا پیدایش کردیم. شروع کرد به گریه کردن. یکی از بچه‌ها که عرب‌زبان هست، حرف‌هایش را برای ما ترجمه می‌کرد.

- چندبار او دمدم پلاک رو پرت کنم ولی شهید او دم توی خوابم.

- شهید می‌گفت این پلاک رو پرت نکن، دوستامون میان مارو می‌برن.

همان‌جا بود که متوجه شدیم تعداد شهدا از یکی بیش‌تر است. از آن‌جا هشت شهید درآوردیم. خود شهید، هم نشانی‌اش را داد و هم ما را دوست خودش خطاب کرد.

### ■ زمانی که حاج‌قاسم به اهواز یا خوزستان سفر داشتند، با ایشان دیداری داشتید؟

نه. دوست داشتم بینمش، دوست داشتم یک‌بار دستش را بگیرم، ولی آن‌موقع که گرفتم خیلی دیر شده بود! ما تفحص بودیم، آن‌موقع هم عراق بودیم که آن اتفاق افتاد. بعد از چند روز که می‌خواستند حاج‌قاسم و ابومهدی و یارانش را بیاورند، شب را نشستیم و قرآن خواندم. بعد گفتم خدایا این‌قدر شهید نصیب من کردی، این یکی هم حداقل نصیب من بشود. دلم می‌خواهد خودم حاج‌قاسم را کفن کنم.

قدمگاه مادرم حضرت فاطمه زهراست، حضرت فاطمه زهرا این‌جا می‌اد و به بچه‌ها سر می‌زنه. ساعت ۱۲ یا ۱ شب بود که از خواب پریدم؛ گفتم خدایا خیلی قیافه‌اش آشنا بود. رفتم تا سر سه‌راه شهادت، عکسش رازده بودند؛ شهید همت بود. سال ۸۰ بود که خدمتم تمام شد. چون کارهای خطاطی آن‌جا را انجام می‌دادم، آقای باقرزاده گفت کارت را که گرفتی بیا پیش خودم کار کن. هر چه شهید در معراج و جاهای دیگر می‌بینید، خط من رویشان است. ما - گروه تفحص - که از سال ۸۰ کار می‌کردیم، در کل مناطق بودیم؛ فکه، طلائی، زبیدات، یک سال هم مجنون بودم. از سال ۹۴ تا حالا هم در جزیره ام‌الرصاص و شلمچه عراق کار می‌کنیم.

### ■ دقیقاً چه کاری انجام می‌دهید؟

تفحص شهید؛ شهدا را پیدا می‌کنیم. تمام تبادل‌ها و کارهایشان با من است؛ تمام شهدا را به معراج می‌آوریم و کارهایشان را انجام می‌دهیم. کفن می‌کنیم و بعد با تابوت به تهران می‌فرستیم. در تهران هم کارهای دی‌ان‌ای انجام می‌شود تا آن‌هایی که پلاک ندارند از این طریق مشخص شوند. سال ۹۵ در منطقه ام‌الرصاص کار می‌کردیم. یک شب خواب دیدم که در نماز در حال سجده بودم، آیت‌الله بهجت هم کنار دستم در حال سجده بود؛ همان‌طور که در نماز بودیم، دستش را روی شانه‌ام گذاشت و گفت: «من دارم برای تو دعا می‌کنم». نماز که تمام شد، انگشتر فیروزه‌ای رنگی که در خواب در دست داشتم را از من گرفت. ۳-۲ ماهی گذشت؛ ایام عید بود که به اردوی راهیان نور رفته بودیم. در حسینییه کنار دست حاج‌آقا نشسته بودم. خوابی که دیده بودم را برای ایشان تعریف کردم.

- آقای بهجت با آن کرامتش، با آن عظمتش، به این کاری که شما دارید انجام می‌دهید، توی پرونده‌اش نیاز دارد. کارت چی‌ه؟



## ■ وقتی خبر شهادت حاج قاسم را شنیدید، واکنشتان چه بود؟

روز جمعه بود. جمعه‌ها کارمان کم‌تر است. بچه‌ها استراحت می‌کنند و به کارهایشان می‌رسند. تلویزیون را روشن کردیم. همه بهت‌زده شدیم؛ بچه‌ها به گریه‌کردن افتادند. من آن چند روز را بیش‌تر قرآن می‌خواندم. از خدا می‌خواستم من که آن قدر شهید کفن کردم، حاج قاسم را هم نصیبم کند.

من شلمچه عراق بودم. وقتی خواستند حاج قاسم را بیاورند، از تهران به من زنگ زدند و گفتند وسایلت را بیاور که این کار را انجام بدهیم. شبانه راه افتادم. مثل این‌که واقعا خدا صدایم را شنیده بود. آدمم معراج، بعد گفتند بیا باشگاه فجر. دو ساعتی آن‌جا ماندیم ولی جمعیت جوری بود که نمی‌شد کارمان را انجام بدهیم. رفتیم بیمارستان نفت.

۲-۳ تا از بچه‌های بیمارستان نفت؛ بچه‌های دی‌ان‌ای و بچه‌های خودمان که از تهران آمده بودند؛ با خودم ۴-۵ نفری می‌شدیم. حالت سردخانه بود، آن‌جا را به عنوان جایگاهی که برای حاج قاسم بود، درست کردند؛ حالت نمایشگاهی داشت. ساعت ۳:۴۰ صبح شهید را آوردند. سکوتی سنگین اتاق را گرفته بود؛ برای همه سنگین بود. اول نتوانستم کاری کنم. ده دقیقه‌ای نیاز داشتم تا بتوانم این غم سنگین را هضم کنم.

ده روزی بود که آنفولانزا امان دخترم را بریده بود. بیمارستان ماندن هم کاری برایش نکرد. آن روز صبح قبل از آوردن شهدا به بیمارستان، همسرم زنگ زد؛ گریه می‌کرد و سخت حرف می‌زد:

- این بچه داره از دست میره. فکر نکنم چشمش به صبح بیفته. یه کاری بکن.

بیمارستان نفت بودیم. آدمم بالای سر حاج قاسم. من تا آن وقت شهدای زیادی را کفن کرده بودم. اما کفن‌کردن حاج قاسم استرس و

ترس داشت؛ ترس که نه، حاج قاسم ابهت داشت. دست حاج قاسم را گرفتم؛ همان دستی که قطع شده بود... نشستم و بوسیدمش. آرزوی گرفتن دست‌های حاج قاسم را داشتم. دستش را گرفتم، اما این گرفتن دست کجا و آن کجا. آدم‌های بزرگ و کوچکی آن‌جا بودند اما کسی جلو نمی‌آمد؛ دل می‌خواست!

پیکر را چیدیم. پیکر قطعه‌قطعه بود. آن لحظه به جمله «وما رایت الا جمیلا» حضرت زینب (س) رسیدم. پیکر حاج قاسم زیبایی خاص خودش را داشت. نشستم، دعا کردم و شفای دخترم را از او خواستم.

- حاج قاسم بچم مریضه، بقیه‌اش با خودت.

آخر هم روی کفن نوشتیم. کارم تمام شد.

به خانه برگشتم. دخترم داشت می‌دوید و برای خودش بازی می‌کرد. این حاجتی بود که من در لحظه از حاج قاسم گرفتم.



خدا را شکر حالش خیلی خوب بود. خواستم لباسم را هم عوض کنم. خانمم نگذاشت. یک هفته لباسم را عوض نکردم، خانمم می‌گفت: «حیفه، این لباسیه که باهاش حاج قاسم را کفن کردی؛ این خودش تبرکی است».

#### ■ یعنی با همان لباس رفتید؟ لباس‌ها خونی نشده بود؟

نه خونی نشده بود. بقیه حین کار از دستکش استفاده می‌کردند ولی من نه. همیشه دوست دارم به شهید دست بزنم. شهدا را هم وقتی می‌چینم، شاید خاکش شیمیایی باشد ولی من می‌گویم اتفاقی برابم نمی‌افتد؛ تا حالا هم نیفتاده خدا را شکر.

#### ■ وقتی که این خبر را خانمتان داد، اصلاً نترسیدید که دور از جان یک اتفاقی برای

■ دلیل این‌که شما را برای این کار انتخاب کردند چه بود؟ یعنی افراد دیگری نبودند؟  
اولا که من نیروی خود کمیته مفقودین هستم، کار اصلی‌مان هم شهدا و مدافعان حرم است. معراج تهران می‌توانست به من نگوید، چون من در ماموریت خودم بودم؛ ولی خب خدا خواست که من این بار هم افتخار پیدا کنم.

#### ■ چه قدر زمان برد؟

چون کار باید خیلی سریع انجام می‌شد، دیگر غسل و کفن را ما انجام دادیم؛ شاید در عرض یک ساعت و نیم. باید سریع دی‌ان‌ای گرفته می‌شد.

#### ■ بعد از این که کار را تمام کردید، چه کار کردید؟

وقتی کفن کردم باید برمی‌گشتم خرمشهر که باز بروم عراق. ساعت ده آمدم خانه. دخترم را دیدم.

## دخترتان بیفتند تا همان موقع بلند بشوید و بروید؟

وقتی که این خبر را داد، یک خاطر جمعی داشتم. من آن قدر شهید کفن کردم، می دانستم شهید دعایم را رد نمی‌کند. یعنی شهید دعای هیچ‌کسی را رد نمی‌کند. یک آرامشی داشتم که حاج قاسم یک کاری برای دخترم می‌کند، کارم را با این اعتقاد به راحتی انجام دادم.

## ■ بعد از این که کامل کفن کردید و پیکر را داخل تابوت گذاشتید، مراحل بعد چه بود؟ بلافاصله شما کفن کردید، بلند شدید، نوشتید و رفتید یا نه؟!

نه، وقتی شهید را کفن می‌کنیم، شهید باید بسته‌بندی بشود. داخل تابوت می‌گذاریم و یک

پرچم ایران رویش می‌کشیم. اسم، مشخصات و عکسش را جلو می‌زنیم. یک پلاستیک هم برای کثیف نشدن پرچم و سالم ماندن تابوت روی آن می‌کشیم.

## ■ چه کسانی آمدند و تابوت‌ها را تحویل گرفتند؟

بچه‌های سپاه ولیعصر(عج) آمدند، تابوت‌ها را داخل ماشین حمل شهدا گذاشتند. خیلی هم به آن ماشین فشار آمد، موتورش سوخت. از بس جمعیت بود، به ماشین فشار آمد. سر پل پنجم بود، آن جا دیگر ماشین خراب شد. ازدحام جمعیت خیلی زیاد بود. واقعا مردم اهواز هم برای حاج قاسم گل کاشتند.





# درمانگاه مجروحان، نقاهتگاه سیار، بیمارستان جنگی؛ اینجا مناطق نفت خیز جنوب است

● خدمات گام به گام بهداشت و درمان نفت به جنگ تحمیلی



مهرزاد قوی فکر  
مصاحبه‌گر

✍ علی صرامی از ایام مبارزات منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی و سال‌های دفاع مقدس خاطرات مختلفی به یاد دارد؛ بخش پررنگی از این خاطره‌ها بر می‌گردد به زمان حضورش در بیمارستان نفت؛ همان روزهایی که در بحبوحه‌ی جنگ تحمیلی، همراه با برخی همکارانش در شرکت نفت مشغول راه‌اندازی نقاهتگاه‌ها و واحدهای امدادی-درمانی شده بودند.

## ■ آقای صرامی! شما از چه سالی وارد شرکت نفت شدید؟

از سال ۱۳۵۳ در شرکت نفت مشغول به کار شدم. در آن سال‌ها فعالیت‌های مبارزاتی هم انجام می‌دادم. پیش آمد که توسط نماینده ساواک در شرکت احضار بشوم ولی به خاطر یکی از فامیل‌هایمان که از مدیران شرکت نفت بود و مرا ساپورت می‌کرد، برایم مشکل کاری پیش نیامد. انقلاب هم که پیروز شد در کمیته‌هایی که در نفت تشکیل شده بود، فعالیت داشتیم. همزمان در جهاد هم فعالیت می‌کردم. کارهای فرهنگی فراوانی مثل برپایی نمایشگاه کتاب انجام می‌دادیم. یک آقای بی به اسم کلاه‌دوست که در عقیدتی سیاسی ارتش بود- کتاب‌هایمان را تامین می‌کرد. او دوست خانوادگی‌ام بود که باهم سفر

هم می‌رفتیم. از سال ۵۳ در شرکت مشغول بودم، سپس رفتم مارون ولی بعد از مدتی رها کردم و به آبادان رفتم؛ بعد از آبادان دوباره به اهواز برگشتم و این‌جا هم در بیمارستان کار می‌کردم. جنگ که شروع شد گروهی به اسم «انصارالمجاهدین» تشکیل دادیم. دویست سیصدتا سیلندر از این‌ور و آن‌ور جور کردیم؛ این‌ها را پُر می‌کردیم و به خانواده‌ها می‌دادیم. شرکت هم برای این کار و خدمات دیگری که به خانواده‌های رزمنده‌ها می‌دادیم، تعدادی ماشین در اختیار ما گذاشت.

### ■ مدیریت در بیمارستان نفت را چگونه شروع کردید؟

اول انقلاب فقط درمانگاهی در نیوساید بود و بیمارستانی به اسم نفت وجود نداشت. اتاق عمل قابل استفاده‌ای در درمانگاه موجود نبود؛ یک اتاق عمل داشتیم که در آن بسته و تعطیل بود. همراه آقای جابری و چند نفر دیگر اتاق عمل بیمارستان راه انداختیم. دو سه نفر از مدیران وقت مناطق نفت‌خیز هم به ما کمک کردند. بعد کم‌کم بیمارستان را در زمان جنگ توسعه دادیم؛ چندتا بخش زدیم و آن را گسترش دادیم. با حمایت برخی مدیران مثل آقای تولایی و دکتر قاسمی‌پور، در همین جایی که الان اداره کالای مناطق نفت‌خیز است، بخش رادیولوژی را هم توسعه دادیم. بیمارستان ارتش که در جنگ آسیب دید، سرهنگ شریفی‌نیا با ما همکاری می‌کرد. به مرور زمان اتاق عمل‌ها را به سه تارساندیم؛ بخش سی‌سی‌یور هم طی دو سه ماه ساختیم.

### ■ برای تهیه امکانات مورد نیاز اذیت نمی‌شدید؟

برای امکانات حمایت می‌شدیم و در شرایط جنگی مسئولان به ما کمک می‌کردند؛ ما هم سعی می‌کردیم برای شرایط جنگی آماده‌تر شویم. یکی از همکاران پیشنهاد داد که جایی را برای

نگهداری مجروحان آماده کنیم؛ همین حرف باعث شد که طرح اولیه نگاهتگاه را استارت بزنیم. یک قسمتی از باشگاه نفت را در اختیار گرفتیم و تبدیل به نگاهتگاه کردیم. مکان دست ارتش بود ولی با همکاری دکتر شریفی‌نیا، ارتش آن‌جا را تخلیه کرد و با تهیه امکانات لازم، نگاهتگاهی با ۳۵۰ تخت دایر کردیم. بعدها نگاهتگاه را به بخش جراحی تبدیل کردیم؛ مجروح‌ها را بعد از جراحی و ساماندهی، به تهران انتقال می‌دادیم. سه شیفت نیروی خدماتی فعال داشتیم؛ هر گروه تقریباً ۲۵ نفر بودند. برای مدیریت کارها، یک نفر را به عنوان لیدر شیفت انتخاب می‌کردیم؛ لباس‌های مجروحین را شست‌وشو می‌دادند، تخت‌ها را ساماندهی می‌کردند و کارهایی مثل این‌ها. در هر شیفت حدود ۱۰ الی ۱۵ پرستار هم داشتیم.

### ■ با بخش‌های دیگر شرکت نفت هم همکاری داشتید؟ چه طور کمک می‌کردند که فعالیت‌ها زودتر به نتیجه برسد؟

بیش‌تر بخش‌ها در ساخت و ساز و توسعه همکاری می‌کردند. شرکت نفت خیلی از امکاناتش را صرف کمک به جنگ می‌کرد؛ مثلاً بخش مستغلات شرکت، تعداد زیادی نیروی تخصصی مثل برقکار و جوشکار می‌فرستاد تا کار ما جلو برود؛ یا مثلاً مرحوم بیژن عالی‌پور که مسئول ترابری بود، خیلی به ما کمک می‌کرد.

### ■ آیا بچه‌های بیمارستان نفت، به صورت حضوری در جبهه‌ها شرکت داشتند؟

بله، ما در جنگ نگاهتگاه‌های سیار ساختیم. در مناطقی مثل جزیره مجنون که عملیات می‌شد، تجهیزات خودمان را می‌فرستادیم. به بچه‌های آن‌جا هم آموزش می‌دادیم که چه‌طور به مجروحین کمک‌های امدادی اولیه را برسانند. یا در بعضی جاها مثل اطراف آبادان و خسروآباد، نگاهتگاه چادری سیار زدیم.



نقاهتگاه را شبانه می‌بستیم و آماده می‌کردیم و بعد از چند روز دوباره جمع می‌کردیم و در را می‌بستیم؛ هر کس می‌پرسید پس چرا عملیات نشد؟ جواب می‌دادم عملیات کنسل شده. بعد از مدتی بقیه می‌گفتند که روی این‌ها حساب نکنید، اطلاعاتشان اشتباه است؛ هر دفعه به خیال عملیات، نقاهتگاه را آماده می‌کنند ولی هیچ خبری از عملیات نمی‌شود.

### ■ در مدت جنگ فعالیت‌های دیگری هم انجام دادید؟

من به علاوه فعالیت‌های درمانی، نزدیک ۵۰ ماه هم در جبهه و عملیات‌ها بودم. همزمان با کارهایم، در ساختن ساختمان بیمارستان نیوساید هم خیلی کمک کردم. در مدت جنگ نزدیک پنج سال مسئول اتاق عمل بودم و مدت زیادی هم مسئول واحد قلب بودم و در توسعه بخش‌های مختلف کمک کردم.

### ■ چه روزهایی کار شما سخت‌تر بود و مجبور بودید حجم زیاد و غیرمعمولی در بیمارستان مشغول باشید؟

به غیر از نقاهتگاه‌های نزدیک جبهه، کار نقاهتگاه اصلی هم خیلی وقت‌ها فوری و جهادی بود. چون نقاهتگاه در زمان‌هایی که عملیاتی نداشتیم تعطیل بود، تخت‌ها و تشک‌ها را جمع می‌کردیم و درش را هم می‌بستیم. شبانه و یک‌دفعه به خانام زنگ می‌زدند و می‌گفتند آقای صرامی فردا صبح باید نقاهتگاه آماده باشد. زود روانه می‌شدم و چندتا از بچه‌ها را جمع می‌کردم و تا فردا ظهرش نقاهتگاه را شسته‌رفته و با تخت‌های آنکاردا شده آماده می‌کردم.

شب‌هایی که ما کار می‌کردیم، نشانه‌ای بود که قرار است روز بعدش عملیاتی انجام شود. برای این‌که این نشانه باعث لورفتن عملیات‌ها نشود، کارهایی انجام دادیم؛ هر ماه یا ۴۵ روز یک‌بار،



# ساکن ابدی جزیره اسرار



یک روی سکه جنگ‌ها، قتل و کشتار و خرابی و پلشتی است و روی دیگر آن بروز استعدادها و نمود ظرفیت‌ها و ظهور نوابغ است. اگر در روایت داستان جنگ تحمیلی شیر یا خط هم بازی کرده باشیم، اینک نوبت به نیمه پر لیوان و روایت از خط‌شکنی شیرمردان گمنام می‌رسد. کیمیای جنگ تحمیلی ذره‌ها را زرناب می‌کرد؛ جنگ یک کارگر ساده شرکت نفت را به یک فرمانده نظامی تاثیرگذار تبدیل کرد. قصه عبدالمحمد سالمی از آن دست روایت‌های شنیدنی است که هنوز از نهان‌خانه سینه‌ها و گنجینه حافظه‌ها بر دفتر خاطرات جنگ تحمیلی نگاشته و مسطور نشده است. اگر وجب به وجب تن این خاک مرده را در پهن دشت خوزستان بگردیم، هزار خاطره نیمه جان بیرون می‌زند که هر یک می‌تواند به فرهنگ این مرز و بوم حیاتی جاودانه ببخشد. آنچه تاکنون مرقوم شده، نمی‌ازیمی بوده است.

وقتی خدا برای پدر عبدالمحمد جفت‌شش خواست، دویسر دوقلو را به سان «نعمتان مجهولتان» در دامان مادرش گذاشت. عبدالمحمد با قل دوم خود زود بزرگ شد و به سنی رسید که باید کسب و پیشه‌ای ردیف می‌کرد. چون ساکن اهواز بود، کجا بهتر از کارگری در شرکت نفت! روزگار جوانی قهرمان قصه ما، با انقلاب امام روح‌الله (ره) مقارن شد؛ چون عبدالمحمد قلبی سلیم و جگری پزهره داشت، خیلی زود خود را در قامت یک انقلابی شجاع دل نشان داد و شروع به فعالیت کرد. کار توزیع اعلامیه‌های امام (ره) را تا جایی پیش برد که کارفرما عذرش را از شرکت نفت خواست و ساواک اخراجش کرد.



زهرا محسنی فر  
نویسنده

قرار نداشتند و ماموریت‌های ناممکن شناسایی را ممکن می‌کردند. وقتی به دل منطقه می‌زدند، رفتنشان با خودشان و برگشتنشان با خدا بود. گاهی تا هفته‌ها خبری از آن‌ها نبود. آن‌قدر جگر و نبوغ داشتند که از حلقه‌های نفوذناپذیر استخبارات صدام می‌گذشتند و تا عمیق‌ترین مناطق عراق می‌رفتند و فعالیت‌های اطلاعاتی را انجام می‌دادند و برمی‌گشتند.

\*\*\*

در آن ایام که رزمندگان اسلام در حسرت زیارت کربلا شهید می‌شدند، عبدالمحمد و سیدناصر در یکی از عملیات‌های شناسایی خود، آن‌قدر به عمق خاک عراق زدند که سر از عتبات عالیات درآوردند و مفصل به زیارت نجف، کربلا، کاظمین و سامرا رفتند و حتی عکس یادگاری هم انداختند. غیبت چند هفته‌ای آن‌ها جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نگذاشت که یا اسیر شده‌اند یا شهید. وقتی از زیارت عتبات دست پر برگشتند، محسن رضایی آن‌ها را احضار کرد تا بابت طولانی شدن بدون هماهنگی ماموریت و احتمال اسارت و لورفتن عملیات خیبر، آن‌ها را تنبیه کند. عبدالمحمد که رگ خواب فرمانده جنگ و نقطه ضعف او را می‌دانست، تربت امام حسین (ع) را به عنوان سوغاتی، سپر بلای خود کرد و اشک برادر محسن را درآورد تا ماجرای تنبیه با سلام و صلوات و گریه و روضه فیصله پیدا کند.

بزرگ‌ترین حسرت زندگی عبدالمحمد، زمانی رقم خورد که برای شناسایی به نزدیکی پادگان حمید رفته بود و یک بلیزر نظامی را در اسکورت چند خودروی عراقی زیر نظر گرفته بود. آرپی جی را به دوش گرفته بود تا آن بلیزر را منهدم کند اما دوبه‌شک شده بود که این کار چه فایده‌ای می‌تواند داشته باشد. بالاخره از چکاندن ماشه منصرف شده بود و به قرارگاه برگشته بود. همان شب تلویزیون عراق تصاویر

پهلوی‌چی‌های پتیاره که جوانان اهوازی را مست و پاتیل می‌خواستند، کارخانه تولید مشروبات الکلی را در کوت عبدالله راه انداخته بودند تا از آن محله پاک عرب‌نشین، نجاست صادرات کنند. عبدالمحمد به کمک دوستانش آن‌جا را آتش زدند تا هم بلد مسلمین را از لوٹ محرمات پاک کنند و هم آتش انقلاب را شعله‌ورتر کنند.

به اراده نفس نفیس حضرت امام (ره) و جانفشانی عبدالمحمدها انقلاب پیروز شد. اوایل انقلاب بود و موسم خدمت؛ هر کجا کاری بر زمین مانده بود، همان‌جا حاضری می‌زد. عضویت در کمیته انقلاب و خدمت در جهاد سازندگی بخشی از کارنامه تکلیف‌محوری او بود تا این‌که سر و کله اژدهای جنگ پیدا شد. عبدالمحمد خیلی زود به ستاد پشتیبانی رزمندگان ارتش پیوست و هم‌زمان در خطوط مرزی مشغول جنگیدن شد. در آن ایام بنی‌صدر فرمانده کل قوا بود؛ هنوز مشقت خیانتش پیش ملت باز نشده بود و کوس رسوایی‌اش به گوش مردم نرسیده بود. وقتی کارکنان دفتر همکاری‌های رئیس‌جمهور برای سرکشی به وضعیت جبهه‌ها، با شمایی نامتعارف پا به ستاد پشتیبانی گذاشتند، عبدالمحمد روی آن‌ها اسلحه کشید و از ستاد اخراجشان کرد و به هم‌زمان خود گفت که این‌ها ضدانقلاب هستند. او نشان داد که شعاع بصیرتش تا کجاها را دیده و پیش‌بینی کرده است.

وقتی شهید علی هاشمی «قرارگاه کاملاً سری نصرت» را در «رُفیع» پایه‌گذاری کرد، عبدالمحمد به همراه رفیق شش‌دانش سیدناصر سیدنور، پا به رکاب سردار هور شدند تا به مدد تسلط بر زبان عربی و شناخت فرهنگ بومی مرزنشینان در دو سر مرز، کار اطلاعاتی، دیده‌بانی و شناسایی انجام بدهند. این دو دلیر مثل سپند بر آتش خدمت در جبهه جهاد آرام و

بازدید صدام از مناطق جنگی اطراف پادگان حمید را رپرتاژ کرده بود تا آه از نهاد عبدالمحمد بلند شود.

پیش از آن که به عملیات خیبر برود، خواب دیده بود که پیامبر اسلام (ص) از او خواسته تا مہیای ملاقات شود. قهرمان داستان ما در دلش قند آب شده بود و رویای شیرینش را برای برادر دوقلوش تعریف کرده بود. از آن پس عبدالمحمد در آسمان‌ها سیر می‌کرد، هر چند پا در جزیره مجنون گذاشته بود و به استقبال شهادت رفته بود. وقتی سیدناصر هدف تک‌تیراندازهای عراقی قرار گرفت و پر کشید،

اگرچه قامت عبدالمحمد خم شد، اما آن قدرها هم رفیق نیمه‌راه نبود که دل از سجاده نیزارها بیرون بکشد و به عقب برگردد. در یکی از روزهای سرد اسفند ۱۳۶۲ در منتهی‌الیه جزیره مجنون پشت پل شهید شحیطاط در خاک عراق، آن جا که زمین به آسمان دوخته شده بود، روح بلند عبدالمحمد سالمی به سماوات اعلیٰ عروج کرد و پیکر مطهرش تا روز قیامت در آن جزیره اسرار به ودیعه باد و باران سپرده شد. اگر گوش جان تیز کنیم، هنوز رجزهای او از دل جزیره مجنون شنیده می‌شود.





## سیر شهادت در حدیث ولایت

### ● سربلندی ملت‌ها با تکابه پدیده

#### شهادت

این پدیده [شهادت]، چقدر عظیم است! هرچه انسان نزدیکتر میشود، عظمت آن بیشتر میگردد. مثل کوه‌های بلند؛ انسان از دور هم میبیند کوه است، اما وقتی نزدیک میشود، میبیند عظمت این پدیده، قابل احاطه فکری نیست. بُعد تأثیر این پدیده در پیشرفتهای عظیم هر ملتی است. هر ملتی که مٹکی به شهادت شد - یعنی شهادت را بلد بود و هنر شهادت را یاد گرفت - برای همیشه سربلند است و هیچ قدرتی بر این ملت پیروز نخواهد شد. قدرتهای دنیا، برای تحمیل افکار خودشان بر ملت‌ها، بر دولت‌ها، بر کشورها و بر زبده‌ها، از چه وسایلی استفاده میکنند؟ از تهدید استفاده میکنند. از رشوه استفاده میکنند. از فشارهای گوناگون استفاده

میکند؛ فشار تبلیغاتی، فشار نظامی و امثال آن. چه کسی این فشارها را تحمل نمیکند؟ آن کسی که دل به چرب و شیرین زندگی سپرده و چشمش خیره رنگ‌آمیزیهای ظاهری زندگی شده است! این‌گونه آدم‌ها از مرگ میترسند. این‌ها هستند که قدرتمندان میتوانند لگامشان بزنند و سوارشان شوند! این‌ها هستند که اگر در رأس حکومتها باشند، ملت‌های خودشان را بدبخت میکنند و اگر در آحاد ملت‌ها باشند، دولت‌هایشان را تنها میگذارند. این کسانی که به صورتهای ظاهری رنگ و روغن شده زندگی دل سپرده‌اند، از باطن زندگی، از عزت زندگی، از سعادت انسان و از فلاح حقیقی، هیچ خبری ندارند. نقطه ضعف زندگی ملت‌ها اینها هستند. نقطه ضعف بشریت این جاست. خوب؛ حالا ملتی که اهل شهادت است، مسأله شهادت در راه خدا برایش حل شده است. نه این‌که

همه‌اش بخواهند مردم بروند و کشته شوند؛ نه، بلکه به این معنا که اگر یک وقت لازم شد و کشور و تاریخ آن کشور و عزت و منافع آن ملت، احتیاج داشت که عده‌ای بروند و جانفشانی کنند، عده‌ای در این ملت حاضر باشند جانفشانی کنند. این معنای حل شدن معنای «شهادت» است؛ شهادت برایشان حل شده است. ملتی که این‌گونه باشد، ملتی که شهیدپرور باشد، ملتی که توانسته باشد برای جوانان خود، برای مردان و زنان خود، قضیه کشته شدن در راه خدا را حل کند، آیا تحت تأثیر تهدید قرار می‌گیرد؟! آیا رشوه می‌گیرد؟! آیا تسلیم قدرتمندان میشود؟! آیا به استکبار بار میدهد؟! ابدأ. لذا امروز نگاه کنید؛ عزت و عظمت کشور شما به برکت خون همین عزیزان شماست. دولتش، ملتش، مسؤولینش و آحاد طبقات مختلفش، هیچ کدام حاضر نیستند خدشه‌ای به عزت اسلامی این ملت وارد شود و مثل کوه ایستاده‌اند...

**بیانات در دیدار با جمعی از خانواده‌های شهدا**  
۱۳۷۷/۰۷/۰۵

### ● بقا و حیات داشتن نام شهدا به دلیل فداکاری کردن

نام شهدا اقتضای بقا و حیات دارد؛ یعنی خاصیت فداکاری در راه خدا این است که در دنیا می‌ماند: «فَأَمَّا الزُّبَدُ فَيَذَرُهَا جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ». خاصیت شهادت، خاصیت فداکاری در راه خدا این است که به طور طبیعی ماندنی است؛ این هست، لکن معنایش این نیست که اگر عوامل معارض وارد میدان بشوند، تأثیر نمی‌گذارند؛ چرا، مثل خیلی از ارزش‌های بزرگ دیگری که ضد ارزشها وارد میدان شدند، طرفداران ارزش‌ها دفاع لازم را نکردند و باطل بر حق غلبه پیدا کرد؛ این [جوری] است دیگر. این طول تاریخ را شما

نگاه کنید؛ انبیا، اولیا و برجستگان بزرگی بودند که باطل بر این‌ها غلبه پیدا کرد به خاطر این که اهل حق کاری را که برعهده‌شان بود انجام نداد. معنایش این است که شهدا به طور طبیعی ماندگارند و اقتضای ماندگاری در شهدا هست، لکن ما هم وظیفه داریم؛ ما باید نام شهدا را زنده بداریم، ما باید از مفهوم شهادت، از پیام شهیدان برای آراستن درست زندگی استفاده کنیم؛ ما احتیاج به سامان بخشی زندگی جمعی داریم، در جامعه خودمان و در جامعه جهانی؛ به کمک شهیدان و آثار شهیدان می‌شود این کار را انجام داد.

**بیانات در دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری دومین کنگره ملی بزرگداشت شهدای استان همدان**  
۱۴۰۲/۰۷/۰۵

### ● صبر خانواده شهدا مجاهدت است

شهادت یک پدیده فوق‌العاده است؛ چون همه خیرات و کارهای نیکی که انسان میکند - هر انسانی - کار خود اوست؛ ولی شهادت محصولی از تلاش دست جمعی یک مجموعه انسان است که یک نفر شهید میشود. این جوانی که جبهه رفت و شهید شد، فقط خودش نبود که مجاهدت کرد؛ شما هم که پدر او هستید، مجاهدت کردید که او رفت. شما هم که مادر او هستید، مجاهدت کردید که او رفت. رفتن یک جوان به سمت محل خطر - جایی که جان او در خطر است - این فقط مجاهدت او نیست؛ پدر او هم با رفتن او مجاهدت میکند، مادر او هم با رفتن او مجاهدت میکند، همسر او هم مجاهدت میکند، فرزندان او هم مجاهدت میکنند، هر کسی هم که به او علاقه دارد، مجاهدت میکند. و شگفتا که این مجاهدتها تمام هم نمیشود! خود او به جبهه میرود، مدتی ایستادگی میکند، صبر میکند، جهاد میکند

## ● ارزش جانبازان از شهدا کم‌ترین نیست و گاهی بیش‌تر است

جانبازان ما هم عمدتاً از همین مجموعه فداکار تشکیل شده‌اند و تا مرز شهادت هم پیش‌رفتند؛ منتها شهادت نصیبشان نشد و به زندگی برگشتند؛ لیکن با نقص جسمانی. این‌ها سلامت خودشان را فدای این راه کردند؛ بعد هم صبر پیشه نمودند. وقتی جانباز صبر می‌کند، وقتی پای خدا حساب می‌کند، وقتی یک جوان نیرومند زیبای برخوردار از محسنات طبیعی، با کوری یا از دست دادن پا، دست، کبد، سلامتی و محروم از بسیاری از خیراتی که انسان بر اثر سلامت جسمانی از آن‌ها برخوردار می‌شود، در میان سایر مردم راه می‌رود، اما شاکر است، اما احساس سرفرازی و سربلندی می‌کند که در راه خدا کاری کرده؛ این قیمت و ارزشش از شهدای ماکمتر نیست و گاهی هم بیش‌تر است.

در دیدار با گروهی از پاسداران، جانبازان،  
دانشجویان و دانش‌آموزان ۱۳۷۹/۰۸/۱۱

## ● شهید در قبال خدا ایثار کرده است

شهید در قبال خدا، گذشت و ایثار کرده است. ایثار، یعنی ندیدن و به حساب نیآوردن خود. این، اولین موضع‌گیری شهید است. اگر او خود را به حساب می‌آورد و در معرض نابودی و خطر قرار نمی‌داد، به این مقام نمی‌رسید. این جوانانی که در جبهه‌های جنگ، در گرمای خوزستان، در زیر آفتاب شصت و پنج درجه حرارت و یا در سرمای کردستان، بر روی کوه‌های پر از برف، رفتند و جان رافدا کردند، همهمشان خانه داشتند، زندگی داشتند، پدر و مادر مهربان داشتند، بعضی همسر عزیز و نازنین داشتند، بعضی فرزندان و جگرگوشه‌گان داشتند، آسایش داشتند، آرزو داشتند؛ اما همه را گذاشتند و رفتند.

بیانات در دیدار با جمعی از خانواده‌های شهدا  
۱۳۷۶/۰۲/۱۷

و به شهادت میرسد. مجاهدت او تمام شد؛ اما مجاهدت این مادر، ادامه دارد. مجاهدت این پدر، ادامه دارد. صبر اینها مجاهدت اینهاست. مجاهدت این فرزندان، ادامه دارد؛ مجاهدت آن همسر جوان، ادامه دارد. اینها که صبر میکنند، اینها که شکایت نمیکنند، اینها که این را پای خدا محاسبه میکنند، اینها که این خون را مایه افتخار خودشان میدانند، اینها که با این صبر و شکر خودشان گردونه مجاهدت را در بین بقیه مردم ادامه میدهند، اینها که مایه تشویق دیگران به جهاد میشوند، اینها که با بیانات حکایت‌کننده از استواری آنها مایه آبروی یک ملت میشوند، اینها که موجب میشوند ملت و کشور در عرصه افکار عالم، به صورت یک الگو درآید - که ملت ایران در آمده است - اینها مجاهدت میکنند. اگر پدران، مادران و همسران شهدا بیصبری و شکایت میکردند؛ منت میگذاشتند و آه و ناله میکردند، مگر چهره این ملت این قدر درخشان میشد؟! این شما بودید که به این ملت آبرو دادید. این شما بودید که با حرفه‌ایان، با بیاناتان، با منش و رفتارتان، با بالاگرفتن سرتان به خاطر شهادت این فرزند، چهره این ملت را این‌طور نورانی کردید! این مجاهدت، هنوز هم ادامه دارد. سالهاست که این شهید، به رضوان الهی پیوسته است - مجاهدت او تمام شد - ولی مجاهدت شما ادامه دارد. کدام ارزشی و کدام کار بزرگی این‌طور ترکیب پیچیده‌ای از مجاهدتهای گوناگون - آن هم برای مدتهای طولانی - است؟! هر کار خوبی را یک بار انجام میدهند، تمام میشود. صدقه در راه خدا، پولی است میدهند، تمام میشود و می‌رود؛ اما شهادت، این‌گونه نیست. ببینید چقدر والاست!

بیانات در دیدار با جمعی از خانواده‌های شهدا  
۱۳۷۷/۰۷/۰۵



## دو دسته گل نفتی تقدیم به انقلاب و ایران

● از نفت سفید تا فرودگاه آبادان و محور شلمچه

❖ نواخته شدن ناقوس جنگ تحمیلی در شهریور ۵۹، مسیر زندگی جوان‌ها و نوجوان‌های بسیاری را عوض کرد. آدم‌هایی که در آن بحبوحه، لاجرم باید انگشت انتخاب می‌گذاشتند روی دوره‌های تازه‌ای که یکبارہ پیش چشم زندگیشان پدیدار شده بود. برادران شهیدان، وحید و محمود طیبی از سربلندان همین قافله هستند. دو دانش‌آموخته هنرستان صنعت نفت که در این گفتگو پای صحبت پدر و مادر بزرگوارشان نشستیم.

### ■ ماجرای ازدواج‌تان چطور شکل گرفت؟

پدر: ۱۹ ساله‌ام بودم که رفتم سربازی. خودم را معرفی کردم برای خدمت. رفتم نیرو دریایی خرمشهر. یک سالی خانه نیامدم. بعد از یک سال که مرخصی گرفتم و آمدم سری زدم، خواهرم و دامادمان زمینه خواستگاری و ازدواج من با حاج خانم را پیش آوردند.

### ■ حاج آقا طیبی، حاج خانم. کمی از خودتان

#### برایمان می‌گویید؟

پدر: من احمد طیبی هستم متولد ۲۳ تیر ۱۳۱۵ هستم. حاج خانم، مارال طیب طاهری متولد ۹ آذر سال ۱۳۲۳. اصلنا قشقایی هستیم اما در خوزستان متولد شدیم و رشد کردیم، در «نفت سفید»، حوالی شهر هفتگل. با حاج خانم هم طایفه هستیم و نسبت فامیلی دوری داریم.



زینب یابایی  
مصاحبه‌گر



سفید بودیم. حقیقتا داشت از دست می‌رفت. واقعا وقتی رسیدیم بیمارستان داشت تمام می‌کرد. خانمی که توی بیمارستان دیدش گفت خانوم بچه‌ات مرده حالا آوردی؟ ریختند سر بچه و بالاخره برگشت. پدر: خدا نگهش داشت که برود جبهه جنگ.

■ **حاج خانم شما در تربیت بچه‌های خودتان چگونه عمل می‌کردید در دوران کودکی و نوجوانی‌شان که بعدها به این جایگاه رسیدند؟**  
مادر: چیزی که من از اول همه جا گفتم و می‌گویم تاثیر نان حلال بابایشان هست. نان حلال می‌آورد توی خانه بچه هم حلال بخورد حلال بزرگ می‌شود. همیشه زحمت می‌کشید، تا همین حالا. واقعا چند جا کار می‌کرد بنده خدا؛ آدم اهل کاری بود هیچ وقت بیکار نمی‌نشست توی خانه. بچه‌ها هم یاد گرفتند، گاهی حاج آقا می‌بردشان با خودش سر کار. آنقدر مشغول‌شان می‌کرد، نمی‌گذاشت که بچه‌ها وقت و ذهنشان به بطالت بگذرد.

■ **برای شکل‌گیری ویژگی‌های اخلاقی و مسائل اعتقادی چه می‌کردید؟ باهاشون در این زمینه‌ها صحبت می‌کردید؟**

مادر: تربیت از پدر و مادر است. ما وقتی با هم خوب باشیم، بچه‌های ما هم خود به خود خوب می‌شدند. خدا را شکر همیشه با حاج آقا زندگی خوبی داشتیم، درگیری نداشتیم، درگیری لفظی نداشتیم. آرام بودیم با همدیگر. بچه‌ها هم این چیزها را می‌دیدند بالاخره.  
پدر: والا آن موقع‌ها من همه‌اش درگیر کار بودم، درگیر شغل بودم. بیشتر به قولا صحبت و تربیت زیر نظر مادرشان بود، بیشتر مادرشان راهنمایی‌شان می‌کرد. حالا البته من گاه‌گاهی اگر یک وقتی اشتباهی می‌کردند با زبان ملایم پدران بهشان تذکری می‌دادم،

■ **حاج آقا شما آن زمان چه کار می‌کردید؟ خدمتتان تمام شده بود؟**

من قبل از سربازی یکی دو سالی شرکت نفت کار می‌کردم. استخدام موقت شده بودم. اما اخراجم کردند. اوایل ملی شدن نفت بود. روی دستگاه آسفالت کار می‌کردیم! آسفالت خیلی داغ بود، همکارهاییم هم همه جوان بودند مثل خودم ۱۰، ۱۵ ساله، ۱۸ ساله این سن و سالی بودند. رفتم گفتم آقا پایمان می‌سوزد، چکمه‌ای چیزی به ما بدهید. هر چه گفتیم ندادند. من برای اعتراض رفتم اداره! اخراجم کردند. رئیس اداره شرکت نفت یک مرد انگلیسی بود. اسمم را گذاشتند توی بلک لیست که دیگر هیچ موقع من را توی شرکت نفت استخدام نکنند!

بعد رفتم سربازی. بعدها با حاج خانم آمدیم اهواز. حدود ده سالی پیش یک تاجر عمده فروش کار می‌کردم. مدتی نگهبان بیمارستان گلستان بودم، یک مدت هم راننده بودم، راننده تاسیسات دانشگاه شهید چمران. ۱۸ سال هم کارپرداز آن جا بودم. مامور خریدشان. حلال و حرام کار خیلی برابرم مهم بود. نمی‌خواستم نان حرامی به بچه‌ها بدهم. می‌دانستم اگر خیانتی بکنم و به حقوق خودم راضی نباشم بچه‌هاییم خوب از آب در نمی‌آیند.

■ **فرزند اولتان چه سالی متولد شد؟ چند فرزند دارید حاج خانم؟**

مادر: سال ۱۳۴۰، نام اولین فرزندمان محمد است دبیر ریاضی بود و بازنشسته شده. دومی لیلا خانم بود، دخترم از دنیا رفت. ۵۲ ساله‌ش بود. به حق فاطمه الزهرا هیچ مادری نبیند انشاءالله، سرطان ریه گرفت و به رحمت خدا رفت. محمود متولد سال ۴۴ بود. وحید و رویا دو قلو هستند. سال ۴۶ دنیا آمدند و آخری‌ها روح الله و احسانند.  
محمود یک بار در همان بچگی یرقان گرفت. حالش بد شد آوردیمش اهواز آن موقع هنوز نفت

یا راهنمایی‌شان می‌کردم.

برای نماز خیلی تشویقشان می‌کردم. مسجد می‌بردمشان. ولی بیشتر مادرشان بود، می‌آوردشان تا خیابان کاوه، مکتب قرآن. قرآن بخوانند. قاریشان قاری ممتازی بود بعدها هم شهید شد. محمود را می‌برد. محمود قاری قرآن بود. بعدها، توی حیاط یک موکت می‌انداخت، فرش و این‌ها زیاد هم نبود، صندلی هم خوب نبود، آقا محمود یک موکت پهن می‌کرد دخترها و پسرهای کوچکتر را جمع می‌کرد، درس قرآن بهشان می‌داد.

### ■ از همان بچگی مسجد می‌بردیدشان حاج آقا؟

پدر: بله. آن زمان نزدیکی‌های حصیر آباد ساکن بودیم. می‌بردمشان مسجد. الان بهش می‌گویند مسجدالنبی. آن زمان فقط یک زمین بود. آن وقت‌ها بچه‌ها را می‌بردیم آن جا، عده دیگری هم می‌آمدند. زمین را آب پاشی می‌کردیم. گونی پهن می‌کردیم نماز می‌خواندیم. بعدها دیگر ساخته شد.

### ■ بچه‌ها بقیه اوقات روزشان را چطور می‌گذراندند؟

مادر: بچه بودند دیگر، گاهی فوتبال بازی می‌کردند، خانه را به هم می‌ریختند، بزرگتر که شدند گاهی کتاب می‌خواندند. خانه پدر من نفت سفید بود. تعطیلات همه می‌رفتیم نفت سفید. داخل حیاطشان یک درخت کنار بود. بچه‌ها بازی می‌کردند. پدرم خدایامرز می‌گفت بگذارید بچه‌ها دوندگی کنند بازی کنند، شما توی اهواز همیشه بچه‌ها تان داخل قفس هستند. آن جا که می‌رفتیم بچه‌ها چند روزی کیف می‌کردند بدو، بدو می‌کردند. پدر: یاد ندارم بچه‌ها را زده باشیم هیچ وقت. وقتی دعوایشان می‌شد می‌گفتم شما برادر

هستید هر جور می‌خواهید بازی کنید ولی اذیت نکنید هم دیگر را. در مجموع بچه‌های آرامی بودند بچه‌ها هم. وقتی کوچکتر بودند گاهی می‌بردمشان سفر. یک پیکان داشتیم آن سال‌ها، گاهی با بچه‌ها و دخترم لایلا و بچه‌های او همگی با همان پیکان می‌رفتیم مشهد. خریدهایشان هم با خودم بود.

مادر: من معمولا نمی‌رفتم. خود حاج آقا می‌بردشان و اجازه می‌داد خودشان تصمیم بگیرند. هم پسرها هم دخترها. کت و شلوار یا هر لباسی انتخاب می‌کردند برایشان می‌خرید.

پدر: این برای سال هابیسست که کوچکتر بودند. وقتی بزرگتر شدند دیگر گیر ما نمی‌آمدند دور دانشگاه، مدرسه و جبهه و این‌ها بودند. تا بچه بودند که بچه بودند، بعدش هم که مدرسه بود و بعد درگیر جنگ شدند، البته در سال‌های قبل از انقلاب هم فعالیت می‌کردند.

### ■ قبل از پیروزی انقلاب کجا فعالیت می‌کردند؟

پدر: هم اطلاعیه‌ها و اعلامیه‌های امام را در منازل پخش می‌کردند و هم اطلاعیه‌های منافقین علیه امام را جمع می‌کردند و می‌سوزاندند. نگاه می‌کردند ببینند این‌ها کجا می‌روند پخش می‌کنند بعد می‌رفتند جمع می‌کردند و می‌سوزاندند.

مادر: آقا وحید با یکی از این آشناهای پدرش که ساواکی بود دوست شده بود. می‌رفت آن جا با آن‌ها جمع می‌شدند، بعد می‌آمد به بچه‌هایی که توی خط امام بودند خبر می‌داد فردا چه جاهایی علیه امام اطلاعیه پخش می‌کنند و با هم می‌رفتند اطلاعیه‌ها را نصف شب جمع می‌کردند. وحیدم سنش خیلی کم بود اما توی تظاهرات هم شرکت می‌کردند. حتی جزو اولین جوان‌های کفن‌پوش توی راهپیمایی بودند. وحید کفن پوشیده بود، تظاهرات از مسجد بهبهانی شروع شد تا خیابان امام خودش و یک عده از جوان‌ها



کفن پوش صف گرفته بودند مقابل روحانیت.

### ■ خودتان هم توی تظاهرات‌ها شرکت می‌کردید؟

مادر: بله پس نبودیم؟ خودمان هم با بچه‌هایمان می‌رفتیم. احسان آن موقع خیلی کوچک بود. بغلش می‌کردم می‌بردمش راهپیمایی. بعضی از مردم می‌دیدند می‌گفتند مادر چرا بچه‌ات را آورده‌ای، خب پس بچه‌ام را کجا باید می‌گذاشتم. یعنی طوری بود که سعی می‌کردیم خدمت کامل کنیم به انقلاب. (اگر خدا قبول کند) که ان شالله فردای قیامت دیگر بدهکار نباشیم. هم قبل از پیروزی و هم بعد از آن.

### ■ از روزهای ابتدای آغاز جنگ برایمان می‌گویید؟ خودتان آن زمان اهواز بودید؟

پدر: بله اوایل جنگ من بیمارستان گلستان بودم، راننده آمبولانس بودم. همان سال‌های ۵۹ و ۶۰. آمبولانس‌ها را گل‌مالی می‌کردیم و مردم و رزمندگان زخمی و شهدا را جا به جا می‌کردم. گاهی بعضی مجروحین را می‌بردیم بیمارستان امام یا بیمارستان شرکت نفت. بعضا توی آن تاریکی که موقع آژیرهای اعلام خطر می‌زدند، باید با آمبولانس گل‌مالی شده مریض جا به جا می‌کردیم. یک بار هم همان اوایل جنگ یکی از

موشک‌ها خورد به خانه ما.

مادر: حاج آقا سرکار بود ما را هم رفته بودیم نفت سفید سمت خانه پدرم که بهمان خبر دادند خانه‌تان را زده‌اند. آن روزها خیلی شهر را می‌زدند. یک بار وقتی توپ زدند وحید و محمود با چرخ راه افتادند. گفتم مامان کجا میرید شما؟ دارند توپ می‌زنند روی سرمان؟ پسرم گفت مامان شما نمی‌خواهید اگه یک نفر افتاده و کمکی می‌خواهد ما کمکش کنیم؟ کم سن و سال بودند اما رفتند. بعد از چند ساعت که چقدر دلواپسی کشیدیم. دیدیم با چرخ برگشتند. گفتند مامان اینقدر آدم افتاده بود روی زمین. حتی رفته بودند لباس‌های بعضی شهدا رو که کنار رفته بود کشیده بودند روی بدنشان.

### ■ حاج خانم نگران نمی‌شدید که برای حاج آقا یا برای بچه‌هایتان اتفاقی بیفتد؟

مادر: چرا اما فقط من نبودم که. همه‌ی زن‌ها، همسرهایشان رفته بودند جبهه یا به کمک. این شرایط فقط برای من نبود که بخوادم ابراز ناراضی بکنم. خودم هم مشغول بودم آن روزها. لباس می‌شستیم، لباس می‌دوختیم. پیشانی بندهای رزمندگان را با چرخ دستی‌ام می‌دوختم می‌دادم محمود ببرد جبهه. پیشانی بندهای «یا زهرا»، «یا مهدی»، «یا حسین». تا پایان جنگ آن



### درس می‌خواندند؟

پدر: بله. محمود و وحید هر دو هنرستان صنعت نفت بودند. قبول شدند آن جا. محمود دیپلمش را که گرفته بود و دانشگاه قبول شد. مشهد درس می‌خواند. رشته مکانیک. وقتی به شهادت رسید فقط چهار واحد از درس دانشگاهش مانده بود. رفتیم مشهد و جوایزش را تحویل دادند به خودمان.

### ■ کدام اول راهی جبهه شد؟ آقا محمود؟

#### اولین اعزامشان رایادتان هست؟

پدر: دوتا با هم... مادر: با هم رفتند... پدر: وحید سنش ۱۴ سال بود. قبول نمی‌کردند بروند جبهه. شناسنامه‌اش را دست‌کاری کرد. سنش را دو سالی تغییر داد. بعد کپی گرفت ازش و ارسالش کرد. آن وقت اعزامش کردند. وحید جثه‌اش درشت بود. کسی راهنمایی‌اش کرده بود که هیکتل خوبه ولی سن شناسنامه‌ات پایین هست.

مادر: وحید قوی بود در عوض محمود نه. بچه‌ام خیلی لاغر بود. دوران بچگی‌اش مریض شده بود. و زیاد رشد نکرد اما از نظر ایمانی خیلی قوی بود.

### ■ قبل از اینکه اعزامشان بکنند آمدند با شما

#### خدافضلی بکنند؟ یابی خبر رفتند؟

مادر: آمدند خانه خداحافظی کردیم.

خانه را که آن سال‌ها تویش ساکن بودیم کرده بودیم یک جور پایگاه. همه لباس‌های بچه‌ها را از جبهه می‌آوردند.

آن وقت محمود شهید نشده بود. هلال احمر یک مینی‌بوس می‌آورد پر از لباس پاره و حتی گاهی تکه‌های دست‌ها و پاهای بریده. می‌آورد خانه‌مان. همسایه‌ها را خبر می‌کردیم می‌آمدند توی حیاط خلوتمان. پهن می‌کردیم آن جا می‌شستیم. صابون هم نبود هر کسی خودش همراهش می‌آورد. لباس‌ها را می‌شستیم، می‌انداختیم روی دیوار خشک می‌شدند. آن وقت آقا محمود دوباره می‌رفت هلال احمر. (تلفن هم خب نبود.) می‌رفت می‌گفت بیایید وسایل خشک شدند ببرید. گاهی توی حیاطمان با بطری و این‌ها کوکتل مولوتوف درست می‌کردند. اصلاً خانه‌مان شده بود پایگاه جبهه و جنگ؛ چه دورانی بود. امام خدا رحمتش کند گفت جنگ نعمت است. واقعا کنار تمام سختی‌هایش نعمت بود همه با هم بودند، همکاری می‌کردند، روزهای سه شنبه هم، خانه‌ی بی‌بی علم‌الهدی دعای امن یجیب می‌خواندیم برای پیروزی جبهه و جنگ.

### ■ آقا وحید و آقا محمود همان سال اول جنگ

راهی جبهه شدند؟ زمانی که جنگ شروع شد

مشهد بود ساکن خوابگاه بود. بعدها هم‌رزم‌های محمود می‌گفتند موشک‌هایی که تازه آمده بود را فقط بعضی بچه‌های مهندسی می‌توانستند رویشان کار کنند می‌گفتند محمودم جزو این بچه‌ها بوده.

### ■ هیچ کدام در زمان شهادت زن و فرزندی نداشتند؟

پدر: وحید که دبیرستانی بود اما برای محمود نامزد کرده بودیم، لباس دامادی و کت و شلوارش را دوخته بودیم، مقدماتش عقد و ازدواجش را فراهم کرده بودیم. حتی توی حیاط خلوت‌مان اتاق ساخته بودیم برای شروع زندگی‌شان درش راهم باز کرده بودیم سمت خیابان.

مادر: بعدها همه وسایلیش را بخشیدم جز یک کمد. همه را دادیم برای زلزله زندگان. رختخواب‌هایش را، رخت و لباس دامادی را.

پدر: اطلاعاتی استفاده می‌اش هم همان ایام آمد، از شرکت نفت.

خب این‌ها هنرستان نفت درس خوانده بودند. شاگرد اول هم بودند. اسمشان در لیست بود. اطلاعاتیه آمد که مدارکش را ارسال کند که کار استخدامش انجام شود. گفتم بابا بیا برو کارهای استخدامت را هم پیگیری کن. لااقل انجام شود. گفت فرصت زیاد هست. اول جنگ بعدا شرکت.

### ■ در زمان حضورشان در جبهه‌ها دچار مجروحیت هم شده بودند؟

پدر: محمود بله. کنفش ترکش خورده بود و عملاً آن دستش فلج شده بود. فکر می‌کنم سال ۶۴ بود و در عملیات رمضان مجروح شد.

مادر: یک مدتی، حدود چهل روز بیمارستان گلستان بستری بود تا یک مقداری زخم‌هایش بهتر شد جراحتش کم شد بعد نامه دادن بردمش تهران. حدود هفت ساعت داخل اتاق عمل بود. بعد از ده بیست روز مرخصش کردند. بهتر شده

پدر: ما خودمان راضی بودیم از رفتن بچه‌ها. ابد این نبود که ناراضی و بی‌اطلاع باشیم. به هر حال داشتیم می‌دیدیم مملکت در خطر هست، ناموس‌مان در خطر هست، دین‌مان در خطر هست. دشمن حمله کرده و آمده بود داخل خانه ما مردم. تکلیف است آدم دفاع کند.

مادر: روزی که وحید شناسنامه‌اش را دستکاری کرده بود و قرار شده بود برود جبهه، مراسم فاتحه‌ای داشتیم. وحید هم آمده بود. یکی از اقوام می‌گفت وحید خیلی کم سن است که برود جبهه. می‌گفتند حاج آقا یک نفر هست. نه برادری دارد و نه پدری. این دو بچه را هم تو می‌خواهی بفرستی جبهه، بهشان می‌گفتم؟ من بفرستم؟ خودشان تصمیم گرفته‌اند بروند. کی دلش می‌خواهد بچه‌اش برود جلوی گلوله؟ اما الان شرایط فرق می‌کند باید این بچه‌ها بروند و گلوله را خاموش کنند. به خود وحید و محمود هم گفتم، گفتم اگر ده نیروی عراقی را بکشید خدا می‌داند که برایتان گریه و زاری نمی‌کنم. خودشان انتخاب کرده بودند بروند. وحیدم توی وصیت نامه‌اش نوشته بود: «من با خون خودم موضوع گرفتم که با هم رزمان خودم نماز به پا کنم.»

پدر (زیر لب): یا حسین

### ■ چند وقت یکبار به جبهه می‌رفتند؟ چه مدت آنجا بودند؟

پدر: اولین بار سال ۱۳۵۹ رفتند یک دوره دیدند. بسیجی بودند. دفعات بعد دیگر به جبهه رفتند. وحید که همش همان جا بود از سال ۵۹ که رفت ۶۲ که شهید شد همه‌اش جبهه بود. شاید یکی دو بار برای مرخصی یا سرزدنی آمده باشد. البته در فواصلی که جبهه بودند برابمان نامه می‌نوشتند. محمود برای امتحانات می‌رفت دانشگاه ولی ارتباطش با بچه‌هایی که هم رزمش بودند را قطع نمی‌کرد، تا به محض این که عملیاتی بود، از مشهد راهی جبهه شود. زمانی که



### ■ حاج خانم خبر شهادت پسرهایتان را کی بهتان رساند؟ از آن روزها بر ایمان می‌گویید؟

مادر: هم‌زمانشون. آمدند دم خانه به من خبر دادند. کسی هم رفته بود محل کار حاجی به او خبر داده بود. به وحید و محمود قبل از رفتنشان گفته بودم اگر ده نفر عراقی را بکشند برایشان گریه نمی‌کنم. واقعا هم نکردم. دلم خون بود اما بی‌قراری نکردم. بعد که شهید شده بودند بعضی خانم‌های همسایه که می‌آمدند و می‌دیدند که من مثلا صورتم را نکنم یا گریه زاری زیاد نمی‌کنم رفته بودند گفته بودند انگار که این حاج خانم اصلا مادر این بچه‌ها نیست، حاج آقا طاقت نیاورد رفت به مردهایشان گفت این مادرش جگر سوخته هست. چه می‌دانید چه می‌کشد با جگر سوخته‌اش با داغ بچه‌هایش. یعنی هر کسی که صورتش را نکنند مادر نیست؟ اما خدا را شکر که بچه‌هایمان در خط ولایت بزرگ شدند. داغ اولاد دیدیم اما خوشحال هستیم از این که در راه خدا رفتند. اگر مانده بودند اما با یک سانحه‌ای از دستمان می‌رفتند چه فایده‌ای داشت؟!

بود ولی نباید زیاد دستش را بالا می‌آورد. دوباره راهی جبهه شد. قبول نکرد بیشتر بماند.

### ■ چه سالی به شهادت رسیدند حاج آقا؟ در کدام عملیات؟

پدر: وحید محصل بود که به شهادت رسید. زودتر از محمود و شهید سبزی‌زار. هر سه از بچه‌های هنرستان نفت بودند. زمان جنگ با هم بودند. وحید زودتر از همه رفت. سال ۶۲. آن روزها صدام همه‌ی ایران را داده بود زیر تیغ موشکها. روز ۲۲ بهمن بود؛ آبادان و خرمشهر را هم موشک می‌زدند. بچه‌ها اطراف فرودگاه آبادان بودند. وحید فرمانده دسته‌شان بود. وقتی موشک باران شروع شده بود، وحید گفته بود همه‌تان بخوابید، خودتتان را استتار کنید، چه کنید چه نکنید. خودش اما سرپا بوده که گلوله توپ به گردنش خورده بود تا ماشینی پیدا کنند و ببرندش بیمارستان، تو خود آمبولانس نزدیک در بیمارستان تو بغل برادرش تمام کرد و شهید شد به اورژانس نرسید. بعد از آن محمود هم دیگر آرام و قرار نداشت. مرتب بین دانشگاه و جبهه در رفت و آمد بود. سه سال بعد در سال ۶۵ توی کربلای ۵ عاقبت خودش هم به وحید پیوست.

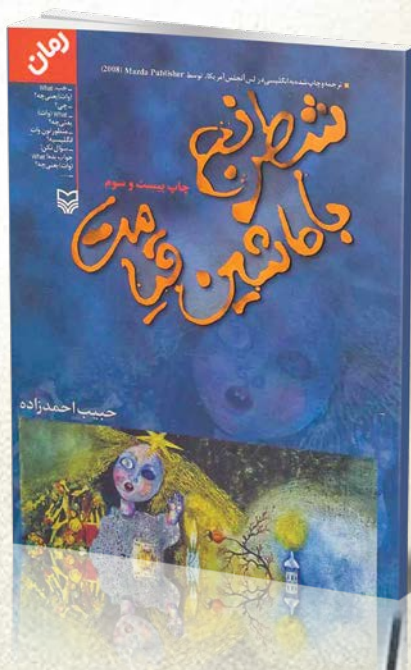


اثری از: رضا بدرالسماء

# شترنج با ماشین قیامت

● وقتی ادبیات داستانی با تجربه زیسته دفاع مقدس تلفیق می‌شود

رشد کمی کتاب‌های چاپ شده در حوزه ادبیات پایداری و دفاع مقدس در سال‌های اخیر نسبت به گذشته بسیار سرعت بیشتری گرفته اما متأسفانه رشد کیفی این تولیدات، اصلاً همپای رشد کمی نبوده و اکثراً درج‌زده است. دلیل اصلی آن هم ورود افراد عموماً ناآگاه با فضای نویسندگی تخصصی بوده که گرچه تجربیات و آموخته‌های گران بها و ارزشمندی از دوران دفاع مقدس داشته‌اند، اما در دنیای ادبیات و هنر نوشتن، فقط آن تجربه‌ها و خاطرات به تنهایی تعیین‌کننده نیستند و برای انتقال مفهوم و محتوا برای مردم و به خصوص نسل جوان جنگ ندیده، تلاش و هنر دیگری می‌خواهد.



فرهنگ

دریچه‌ای به فرهنگ  
ایثار و شهادت



اسماعیل بنده خدا

نویسنده



دیگر دنیای خاطره نویسی‌های کوتاه کوتاه گذشته است و کتاب‌های دفاع مقدس بیش از همیشه به عنصر خلاقیت و خیال نیازمندند.

اگر این دو مورد محتوای خوب و قالب خوب کنار هم جمع شوند می‌توانیم شاهد محصولات با کیفیتی باشیم. یکی از معدود کتاب‌های دفاع مقدسی که این دو مورد را بسیار خوب کنار هم جمع کرده، کتاب «شطرنج با ماشین قیامت» است. ساده‌ترین شاهد مثال موفقیت آن هم این است که تا کنون به زبان‌های انگلیسی، روسی، عربی و فرانسه ترجمه شده و نسخه انگلیسی آن را که آقای پال اسپراکمن نایب رئیس مرکز مطالعات دانشگاهی خاورمیانه در دانشگاه راتجز آمریکا ترجمه کرده است، اکنون در رشته زبان و ادبیات فارسی برخی از دانشگاه‌های آمریکا تدریس می‌شود.

رمان شطرنج با ماشین قیامت یک اثر فلسفی اجتماعی درباره سه روز از زندگی یک بسیجی هفده ساله در اوایل حمله عراق به ایران، در شهری است که توسط عراقی‌ها محاصره شده است. او دیده بان توپخانه است اما به رگم میل باطنی‌اش مسئولیت و انت غذا به او محول می‌شود و او باید علاوه بر گذارسانی به رزمندگان، به سه نفر از آدم‌های عجیب و غریبی که شهر را ترک نکرده‌اند هم غذا بدهد. یک بسیجی نوجوان، یک روسپی زمان شاه و یک مهندس بازنشسته پالایشگاه آبادان! عراقی‌ها به سیستم رادار پیشرفته عربی مجهز شده‌اند و او به دنبال آن می‌گردد. این سیستم رادار همان ماشین قیامت است که شخصیت اصلی رمان به دنبال یافتن و سپس منحرف کردن عملکرد آن است. تعلیق رمان و جذابیت آن هم دقیقاً همین ماجرای ماموریت خاص است. نویسنده کتاب آقای حبیب احمدزاده فارغ التحصیل کارشناسی ارشد ادبیات نمایشی از دانشگاه هنر تهران و دکترای پژوهش هنر در دانشگاه تربیت مدرس است. او از جمله فعالان در عرصه ادبیات و هنر پایداری بوده و تا کنون دو کتاب و چندین فیلمنامه در این زمینه نگاشته است. دلیل اصلی قوت رمان هم به همین تجربه شخصی نویسنده از دفاع مقدس، در کنار تحصیلات تخصصی‌اش در حوزه هنر و ادبیات است. این کتاب را انتشارات سوره مهر منتشر کرده و تا کنون به چاپ ۲۴ رسیده است.





# پرسه‌ای در ادبیات پایداری

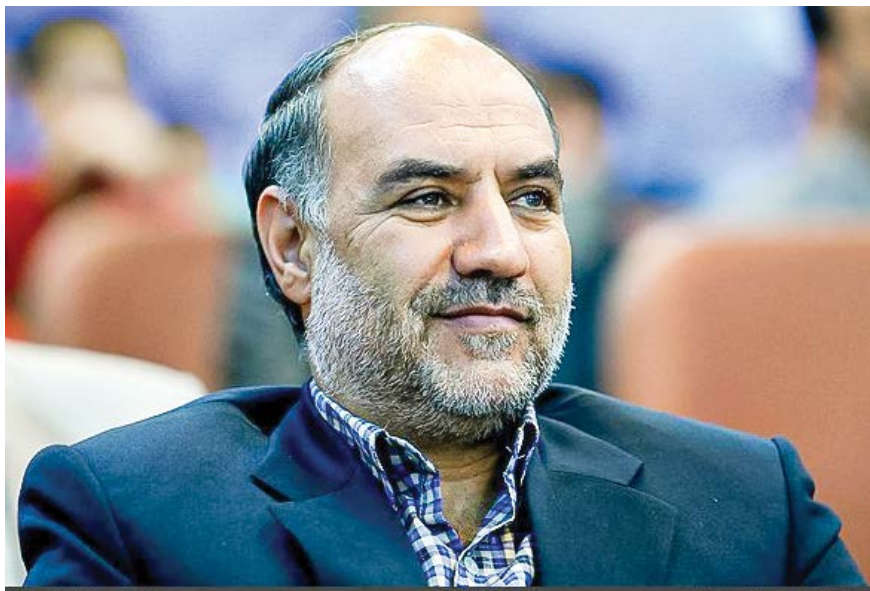
● گفتگو با دکتر غلامرضا کافی، عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز

دکتر غلامرضا کافی، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز و از جمله اساتیدی است که دستی بر آتش شعر دارد. آغاز فعالیت او در مسیر شاعری به سال‌های ابتدایی ورودش به دانشگاه باز می‌گردد. او از شاعرانیست که به صورت جدی به موضوع ادبیات پایداری پرداخته است؛ از کافی بیش از سی عنوان کتاب به چاپ رسیده و کتاب «بهار در برهوت» او، برنده جایزه کتاب سال دفاع مقدس شده است.

■ در آثار ادبیات پایداری فارسی، شخصیتی را به خاطر دارید که مصداق بارز انسان ایثارگر باشد؟

فکر می‌کنم اکثر شخصیت‌هایی که در دفاع مقدس شهید شدند، قطعاً ایثار کرده‌اند. چون ایثار، بخشش چیزی است که خودت به آن نیاز داشته باشی؛ مثل جان. و این اتفاق طبعاً رقم خورده است، یعنی پاسخ این خواهد بود. اما اگر در پایداری منظور باشد، باید یک مقداری در تاریخ درنگ و غور کرد تا پاسخ داد. همین‌طور که گفتم هر کدام از مراتب بخشش تعریفی دارند، یعنی مثلاً می‌گویند جود، کرم، احسان. هر کدام از این‌ها یک تعریفی دارند. احسان، بخشش بدون تقاضا هست یا کرم، بخشش به اندازه تقاضا هست یا جود، بخشش کم‌تر از تقاضا هست یا بذل، بخشش بیش از حد است یا سخا، بخشش بیش از تقاضا هست. بالاترین مرتبه بذل، طبعاً بذل جان هست که از آن به ایثار تعبیر می‌شود. حالا چگونه شخصیتی داشته باشیم که

■ با توجه به فعالیت‌های شما در حوزه ادبیات، کدام قالب ادبی را برای روایتگری مناسب‌تر می‌دانید؟ مثلاً از میان قالب‌هایی مثل رمان و داستان کوتاه و نمایشنامه. شخصاً کدام قالب ادبی را بیش‌تر می‌پسندید و کدام قالب با ذائقه عموم بیش‌تر هماهنگ است؟ چون حوزه کار من شعر هست، نمی‌توانم جواب دقیقی در این باره بدهم. ولی از آن جایی که من تحقیقی در کار شعر عاشورا داشتم و به مناسبت آن باید برخی از منابع را هم می‌دیدم؛ در پیوند با عاشورا، کار رمان برجسته‌ای در این حوزه سراغ ندارم. البته شاید هم دوستان انجام داده باشند و من ندیدم. مقتل‌های فارسی یا مقتل‌های جدید کارهای خوبی بود. من حتی نمایشنامه‌هایی را دیدم که تعزیه، تعزیه نمایش بود که مدرن شده بودند؛ این‌ها هم چیزهای جالب و قابل توجهی بودند. اما من خیلی شناخت ندارم و کسانی که در این حوزه کار می‌کنند، می‌توانند جواب بدهند.



جهانی می‌شناسیم. برای ما که طبعاً جنبه تعشقی و جنبه دینی و باور عمیق مذهبی هست، تاثیرش بیش‌تر است. امروزه شاید یکی از مهم‌ترین نموده‌های مذهبی ما که تقریباً همه اقشار را هم در برمی‌گیرد، واقعه عاشورا است؛ یکی از گسترده‌ترین و برجسته‌ترین نموده‌های دینی ما هم هست، یعنی فراتر از سطح مذهب. شاید کم‌کم بتوانیم بگوییم که این ابعاد، ابعاد جهانی دارد؛ یعنی واقعه‌ای مثل پیاده‌روی اربعین و آن‌چه که ما در دهه اول محرم انجام می‌دهیم، در سطح جهان به افق‌های نامکشوف هم رسیده است. یکی از شعرهای معروف روزگار جنگ، شعر «می‌روم مادر که اینک کربلا می‌خواندم/ از دیار دور یار آشنا می‌خواندم» بود؛ خود همین شعر نشان می‌داد که عاشورا چه قدر تاثیر گذاشت. یعنی شاعر، صحنه جنگ و دفاع مقدس را صحنه کربلا و جنگ کربلا می‌بیند و خودش را در کنار امام حسین (ع) می‌بیند؛ گویی که به ندای هل من ناصر امام حسین (ع) لبیک گفته است. همین بیت به عنوان یک شاهد، به سادگی می‌تواند نشان بدهد که چه قدر واقعه عاشورا تاثیر گذاشته و چه قدر همسانی‌هایی که ما در

بالاترین مرتبه از خودگذشتگی را داشته باشد. ما در دفاع مقدس، شخصیت‌های واقعی و ملموس و محسوس و امروزی و خارج از فضای افسانه‌وار و هاله‌های ناشناخته، زیادی داشتیم. خوشبختانه برخی از این‌ها را در میان انبوه خاطراتی که از دفاع مقدس به آن پرداخته شده، چه در یک روایت ساده خاطره و چه در قالب هنری رمان و داستان کم نداریم. و بالاترین مرتبه هم طبعاً بذل جان هست.

### ■ از نظر شما واقعه عاشورا به عنوان یکی از مهم‌ترین صحنه‌های پایداری، چه ظرفیت‌هایی برای روایت‌شدن در قالب ادبیات داستانی دارد؟

وقتی از رهبران قومیت‌ها و ملیت‌های مختلف نقل می‌شود که ارجاع‌شان به شخصیت امام حسین (ع) و واقعه کربلا است، تاثیرگذاری این حادثه روشن می‌شود. فشرده‌بودن تاریخ در عاشورا، به صورت انفجاری اتفاق می‌افتد و شکل می‌گیرد و باعث می‌شود که تاثیرات خودش را بگذارد. ما امروزه واقعه عاشورا را به عنوان یک واقعه کاملاً شناخته‌شده از سوی جامعه جهانی، حداقل جامعه اندیشمند



مخمل باف- که این واقعه را باز نمود داده بود. ■ با تمام کلیشه‌ای بودن این سوال، سوالی است که می‌تواند از منظر هر کسی پاسخ منحصر به فردی داشته باشد: با توجه به فعالیت‌های هنری شما در حوزه پایداری، واقعه کربلا چه اثراتی بر مقاومت در سال‌های انقلاب و دفاع مقدس داشته؟ به نظر شما این اثرگذاری در این سال‌ها هم چنان ادامه داشته یا کم‌رنگ شده؟ به چه علت؟ چگونه می‌توان این اثرات و پیوندها را در ادبیات به تصویر کشید؟

وقتی می‌خواهیم دفاع مقدس را با واقعه عاشورا مقایسه کنیم، می‌بینیم که هر دو جنگ هستند. من یک جایی حتی این تعبیر را به کار بردم که اگر مثلاً جنگ هشت ساله ما در شرق کشور اتفاق می‌افتاد، شاید این قدر مسئله عاشورا و امام حسین(ع) برجسته نمی‌ماند. چون در غرب کشور ما اتفاق افتاده بود، مسئله هم‌مرزی و نزدیک بودن به

ادبیاتمان دیدیم- یعنی چه در ادبیات داستانی و چه در شعر و ادبیات منظوم- این همسانی‌ها و همانندی‌ها را می‌بینیم. بنده در سال‌های خیلی دور- شاید اواخر دهه هشتاد- مقاله‌ای را در مجله ادبیات پایداری دانشگاه کرمان چاپ کردم؛ در آن‌جا مشترکات شعر و داستان دفاع مقدس را ذکر کرده بودم. یکی از محورها همین بود؛ محوری که تاثیر عاشورا و کربلا را بر ادبیات مان- چه در شعر و چه در داستان- نشان می‌دادم. در آن‌جا نمونه‌هایی از شعر را آورده بودم، مثل همین شعر حسن حسینی که الان خواندم یا شعرهایی از قیصر امین‌پور و دیگر شعرای انقلاب که واقعه عاشورا را با دفاع مقدس همسان دیده بودند یا دفاع مقدس را همسان دیده بودند و آن را با واقعه عاشورا همانند کرده بودند. در ادبیات داستانی ما هم این اتفاق افتاده بود. در آن‌جا شاهد آوردم- داستان‌هایی از سیدمهدی شجاعی و محسن

دیگرخواهی و هدایتگری در آن‌ها هست. وقتی آن وجه باورمندی مذهبی در او باشد، قطعاً با واقعه‌ای مثل عاشورا پیوند می‌خورد. بر این اساس ما هم می‌توانیم در دو گونه‌ای از این شخصیت‌ها - یعنی شخصیت‌هایی که در ادبیات دفاع مقدس داریم و شخصیت‌هایی که در واقعه عاشورا داریم - اولاً جست‌وجو و تحقیق دقیقی کنیم و بین آن‌ها همسانی‌هایی پیدا کنیم و از این همسانی‌ها استفاده کنیم و بعد به دلیل آن پیوندی که به صورت ماهوی بین این دو واقعه هست، خودبه‌خود باعث تأثیرگذاری و تأثیرپذیری می‌شود. مثلاً یکی از داستان‌های دفاع مقدس از جناب سیدمهدی شجاعی این بود که یک بنده خدایی رفته بود جبهه و پسرش هم در جنگ شهید شده بود؛ پسر او نوجوان بود و ۱۳-۱۴ سال بیش‌تر نداشت. داستان نویس اسم این شخصیت را با الهام از موضوع عاشورا و ایجاد پیوند بین این دو موضوع، قاسم گذاشته بود.

### ■ به نظر شما ادبیات آیینی و ادبیات دفاع

#### مقدس چه اشتراکاتی با هم دارند؟

وقتی اصطلاح ادبیات پایداری را استفاده می‌کنیم، ممکن است که مقداری - هم از جغرافیا و هم از تاریخ - فراتر برویم؛ اما وقتی می‌گوییم دفاع مقدس، جغرافیا و تاریخ آن معلوم است. تمام آن چه که در این حوزه اتفاق می‌افتد، با اصطلاح ادبیات دفاع مقدس در ادبیات آیینی می‌گنجد؛ مگر این‌که اصطلاح جنگ را به کار ببریم. امروزه داستان‌هایی داریم که باید به آن‌ها ادبیات جنگ بگوییم. آثاری داریم که باید به آن‌ها آثار بعد از انقلاب بگوییم؛ نه آثار انقلاب اسلامی. آثار ادبی هستند ولی آثار ادبی بعد از انقلاب اسلامی، هیچ نسبتی با انقلاب اسلامی ندارند. ما در این حوزه بحثی داریم؛ ادبیاتی، ادبیات

سرزمین کربلا، این همسانی را رقم زد. یعنی حتی نزدیک بودن جغرافیایی هم در این موضوع مؤثر بوده است؛ حداقل در گذشته و در ادبیات دهه‌های آغازین انقلاب اسلامی این موضوع کاملاً مورد توجه بوده است. حتی قرائت حکومت برانداز یا قرائت مبارزه جویانه از واقعه عاشورا، مربوط به دوره مشروطه است که برخی از شاعران مذهبی دوره مشروطه به آن اشاره کرده‌اند. موضوع عاشورا حتی در ادبیات غیرمذهبی بدون نماد و نمودهای مذهبی در دهه پنجاه یا از طرف شاعران و نویسندگانی که خیلی هم باورهای مذهبی را نشان نمی‌دادند، نمود داشته است. بنابراین واقعه عاشورا، واقعه‌ای نیست که از حرکت باز ایستند. اگر کسی از رودخانه‌ای آب زلالی برنماید، قطعاً خودش ضرر کرده؛ آن رودخانه جاری و ساری است و نمی‌توانیم بگوییم الان کم‌رنگ شده.

### ■ چه قدر شناخت شخصیت‌های عاشورایی،

#### می‌تواند در بازنمایی شخصیت‌ها در ادبیات

#### دفاع مقدس کمک‌کننده باشد؟

در ادبیات گفته می‌شود که هیچ متنی در خلاء اتفاق نمی‌افتد؛ یعنی هر متنی قطعاً یک وابستگی به گذشته و بازمودهای گذشته دارد. حالا ما این را می‌توانیم در این موضوع هم به کار ببریم. شخصیت‌های ادبیات دفاع مقدس می‌توانند یک وابستگی به گذشته‌ها داشته باشند و باید خودشان بگردند تا آن گذشته را پیدا کنند. قطعاً آن گذشته از همسانی‌هایی و هم‌گونه‌ای‌هایی برمی‌آید. وقتی که یک فضای متناقض ایجاد بشود، قطعاً نویسندگان به آن سمت نخواهد رفت. وقتی کسی دارد صحنه‌ای از دفاع مقدس ما را می‌پردازد یا صحنه‌ای از ادبیات پایداری دیگرخواه انسان‌مدار را می‌پردازد، قطعاً می‌رود سراغ وقایع تاریخی گذشته‌ای که این همسانی را دارند و آن

صفت مقدس، دیگر برایش یک وجه آیینی ترسیم کرده‌است. ضمن این‌که تا حالا هم این‌گونه بوده، یعنی اگر یک نگاه فرایی نسبت به موضوع دفاع مقدس داشتیم، قطعاً در شمار دفاع مقدس قرار نگرفته‌است. ما خیلی رمان داریم که رمان جنگ‌اند یا حتی رمان ضد جنگ هستند، اما اگر در تعریفی که ما برای دفاع مقدس می‌کنیم بگنجد، در ادبیات انقلاب بگنجد نه ادبیات بعد از انقلاب، یکی از گرانی‌گاه‌ها و یکی از توقف‌گاه‌های مهم آن، قطعاً مسائل آیینی و دینی و باورهای مذهبی است. هم به ادبیات آیینی و هم به موضوعات و مفاهیم دینی پیوند می‌خورد؛ قطعاً آبشخور خود را از آن جا گرفته و پیدا کرده و خود این ممکن است به رشد و تعالی ادبیات آیینی ما هم انجامیده باشد. یعنی این پروردگی که در ادبیات دفاع مقدس اتفاق افتاده، موجب پروردگی ادبیات آیینی ما در سطحی گسترده‌تر و کلی‌تر انجامیده‌است.

انقلاب اسلامی و دفاع مقدس است که از منظر باورمند به این آثار نگاه می‌کند. اگر بحث فقط ادبیات دفاع مقدس و پیوند دادن آن با ادبیات آیینی باشد، دفاع مقدس به طور کلی در ذیل ادبیات آیینی قرار می‌گیرد؛ چون بر بنیان آن چه که در مذهب، آیین، دین، ادبیات دینی و باورهای مذهبی وجود دارد، استوار است. اتفاقاً تعالی‌گاه خودش را قطعاً در همان دقایق و مسائل آیینی و باورهای آیینی می‌بیند و تلاش می‌کند به آن چه که در آیین و مسائل مذهبی و در ادبیات آیینی جزء محسنات تعالی‌هاست، دسترسی پیدا کند و به آن‌ها برسد. بنابراین مشترکات فراوان که چه عرض کنم، اصلاً ذیل و زیرمجموعه ادبیات آیینی قرار می‌گیرد؛ به خاطر این‌که هرگز آن چه که از حوزه آیین بیرون باشد، آن چه که از حوزه باورمندی بیرون باشد، آن چه که از حوزه قرآن و حدیث و سنت بیرون باشد، نمی‌تواند عنوان ادبیات دفاع مقدس داشته باشد. وقتی اصطلاح دفاع مقدس را وضع کردیم، پسوند یا



# آزادی قدس، آرزوی شهیدانست





کفش هایش به سمت در چرخید، شاید این آخرین سفر باشد  
همسرش آب پشت پایش ریخت، خواست چشمان کوچه تر باشد

به همین راحتی مسافر شد، پا به متن سیاه جاده گذاشت  
او که در سطر زندگی می خواست، روی هر واژه ضربدر باشد

بعد از آن ماهیان یتیم شدند، آسمان «پا به ماه شد» در حوض  
مادر پیرش آرزو می کرد: کاش نوزادشان پسر باشد

همسرش حرف های سربسته، پست می کرد: تا به کی باید  
چشم هایم حصیر پنجره ها، گوش هایم کلون در باشد؟

یک کلاغ سپید رو به جنوب، پر زد از کاج های بعدازظهر  
مادر پیر او دعا می کرد: کاش این بار خوش خبر باشد

ایستاد آن چنان که شاخه ی سرو، رو به اصرار باد بی مقصد  
خواست ثابت کند که ممکن نیست، میوه ی سروها تبر باشد

خاکریز آسمان هفتم شد، ماه برداشت کوله بارش را  
چکمه ها رو به آسمان کردند، شاید این آخرین سفر باشد

علیرضا بدیع

# وغم کوچه‌ی شاعرانی هفت شهر شهادت





دریچه‌ای به فرهنگ  
ایثار و شهادت

«آیا آیه‌ها السّاقی أدر کأسا و ناولها»  
که درد عشق را هرگز نمی‌فهمند عاقل‌ها...

به ذکر یا علی آغاز شد این عشق، پس غم نیست  
«اگر آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها»

همین که دل به لبخند کسی بستند فهمیدند  
«جرس فریاد می‌دارد که بربندید محمل‌ها»

به یمن ذکر یا زهرایشان شد باز معبرها  
«که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها»

به گوش موج‌ها خواندند غواصان، شب حمله:  
«کجا داند حال ما سبکباران ساحل‌ها»...

و راز دست‌های بسته آخر فاش شد آری!  
«نهان کی ماند آن رازی کز او سازند محفل‌ها؟»

شهادت آرزوشان بود و از دنیا گذر کردند  
«متی ما تلقّ من تهوی دَع الدنیا و أهملها»

### بشری صالحی

از زخم شناسنامه دارند هنوز  
در مسجد خون اقامه دارند هنوز

آنان همه از تبار باران بودند  
رفتند ولی ادامه دارند هنوز

### هادی فردوسی

ده سال اگرچه طعم سیری نچشید  
جز محنت و جز غم اسیری نچشید

زان درد که در جوانی اش نوشاندند  
صد زاهد دُر دکش به پیری نچشید

### عباس احمدی

چند بالش که چید دور و برش تخت خوابش شبیه سنگر شد  
دور این سنگر از عروسک‌هاش آن قدر چید تا که سنگر شد

چند خمپاره با مداد سیاه چند موشک هم از مقوا ساخت  
خواست بازی کند ولی کم‌کم جنگ یک جنگ نابرابر شد

موشک آمد خیال تختش را به همین سادگی پریشان کرد  
دست بر دامن دل امن چادر گل‌گلی مادر شد

پابره‌نه دوید سوی اتاق، روی یک توپ پای او سُر خورد  
توپ مانند مین عمل کرد و خانه غرق پر کبوتر شد

شکل بی‌سیم کرد دستش را، داد می‌زد: پدر... پدر... دختر  
پدر از قاب عکس بیرون زد، جنگ آن شب به نفع دختر شد

هر طرف رفت تیر و ترکش بود، پشت عکس پدر پناه گرفت  
شب او مثل هر شب هر سال، باز با خنده پدر سر شد

### مانده هاشمی

هنوز ماتم زن‌های خون‌جگر شده را  
هنوز داغ پدرهای بی‌پسر شده را

کسی نبرده ز خاطر کسی نخواهد برد  
زیاد، خاطرۀ باغ شعله‌ور شده را

کسی نبرده ز خاطر، نه صبح رفتن را  
نه عصرهای به دلواپسی به سر شده را

نه آه مانده بر آیین‌های کهنه شهر  
نه داغ‌های هر آیین تازه‌تر شده را

جنازه‌ها که می‌آمد هنوز یادم هست  
جنازه‌های جوان، کوچ‌های تر شده را...

نه، این درخت پرازخم خم نخواهد شد  
خبر دهید دو سه شاخه تبر شده را!

خبر دهید دو سه شاخه تبر شده را  
که این درخت پرازخم خم نخواهد شد

که آفتاب به تاراج شب نخواهد رفت  
که سایه‌اش ز سر خاک کم نخواهد شد

گذشته است زمستان و حال روی زغال  
سیاه‌تر نشود پاک هم نخواهد شد

محمد مهدی سیار

خبر رسید که در بند، جاودان شده‌ای  
ز هر کرانه گذشتی و بی‌کران شده‌ای

بگو پرنده در بند کنج زندان‌ها  
چگونه بین قفس، عین آسمان شده‌ای؟

زمانه خواست که جسم تو را اسیر کند  
خبر نداشت که جاری‌تر از زمان شده‌ای

جوان به حادثه‌ای پیر می‌شود، گاهی  
هزار حادثه دیدی ولی جوان شده‌ای

دمی جدا شدی از کهکشان لشکر عشق  
و باز راهی جمع ستارگان شده‌ای

محمد رضا لطفی

# ایشارگران شاغل در شرکت ملی مناطق نفت خیز جنوب از نگاه آمار

شرکت

بهره برداری نفت و گاز

## گچساران

شهید ۳۱  
آزاده ۶  
جانباز ۳۸۷  
رزمنده ۴۶۶  
فرزند شهید ۱۰۳  
سایر ایشارگران ۱۱۲۶  
تعداد ایشارگران ۲۱۱۹

## ستاد

شهید ۱۶۱  
آزاده ۱۲  
جانباز ۳۶۹  
رزمنده ۷۳۸  
فرزند شهید ۲۸۳  
سایر ایشارگران ۲۵۷۲  
تعداد ایشارگران ۴۱۳۵

شرکت

بهره برداری نفت و گاز

## کارون

شهید ۲۳  
آزاده ۴  
جانباز ۹۴  
رزمنده ۱۷۰  
فرزند شهید ۸۴  
سایر ایشارگران ۷۷۸  
تعداد ایشارگران ۱۱۵۳

شرکت

بهره برداری نفت و گاز

## آغاچاری

شهید ۶۴  
آزاده ۷  
جانباز ۱۹۷  
رزمنده ۴۱۹  
فرزند شهید ۷۶  
سایر ایشارگران ۱۱۷۷  
تعداد ایشارگران ۱۹۴۰

شرکت

بهره برداری نفت و گاز

## مسجد سلیمان

شهید ۱۱  
آزاده ۱  
جانباز ۴۵  
رزمنده ۹۶  
فرزند شهید ۴۶  
سایر ایشارگران ۳۵۳  
تعداد ایشارگران ۵۵۲

شرکت

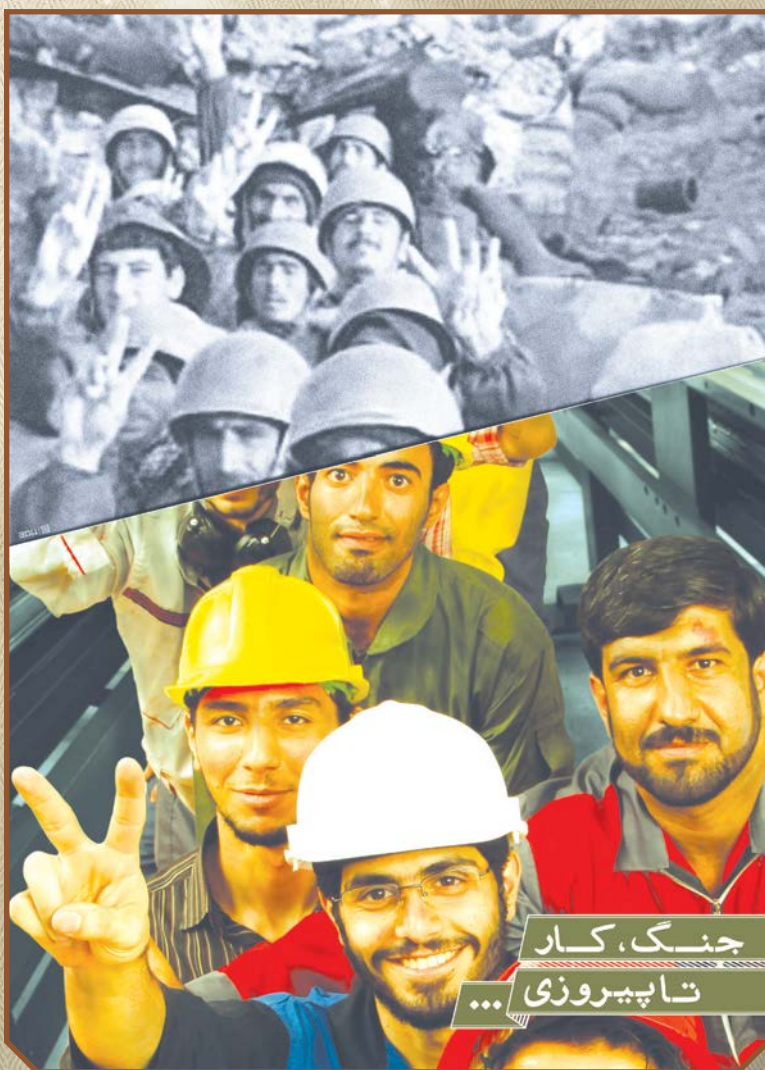
بهره برداری نفت و گاز

## مارون

شهید ۱۰  
آزاده ۰  
جانباز ۵۵  
رزمنده ۱۲۶  
فرزند شهید ۵۶  
سایر ایشارگران ۴۸۱  
تعداد ایشارگران ۷۲۸

## جمع

شهید	آزاده	جانباز	رزمنده	فرزند شهید	سایر ایشارگران	تعداد ایشارگران
۳۰۰	۳۰	۱۱۴۷	۲۰۱۵	۶۴۸	۶۴۸۷	۱۰۶۲۷



جنگ، کار  
تا پیروزی ...

در جنگ نظامی و در جنگ سیاسی و در جنگ اقتصادی، در هر جایی که صحنه‌ی زورآزمایی است، در مقابل دشمن باید ایستاد؛ باید عزم شما بر عزم دشمن پیروز بشود، باید اراده‌ی شما بر اراده‌ی دشمن غالب بشود؛ و می‌شود و این ممکن است. در عرصه‌ی هرگونه جهاد و کارزاری، پشت کردن به دشمن و هزیمت کردن، از نظر اسلام و قرآن ممنوع است.  
مقام معظم رهبری

صیقلات